



وزارت آموزش پرورش  
سازمان پژوهش  
و برنامه ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات  
و فناوری آموزشی



ماهنامه آموزشی و تربیتی برای دانش آموزان دوره متوسطه دوم  
[دوره چهل و یکم آذرماه ۱۴۰۴ | شماره پیاپی ۳۴۲ | ۴۸ صفحه]

ISSN:1606-9080 [www.roshdmag.ir](http://www.roshdmag.ir)



**لباس من**

**امضای من**

بی خوابی های آزمون سراسری

در مسیر جاده ابریشم

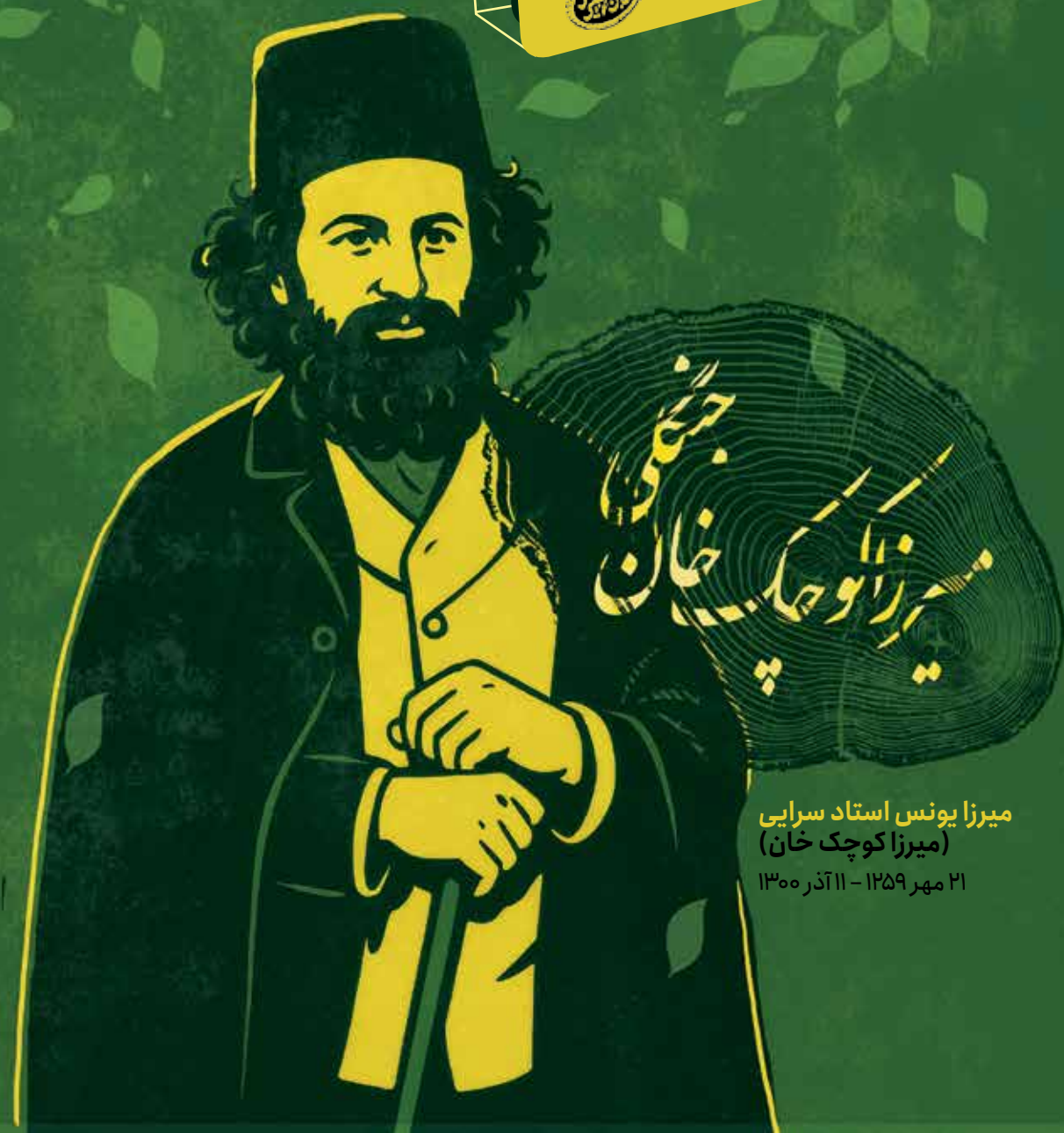
سواد پوشاک

ما در دوران مبارزه‌ی خودمان، هر وقت نام میرزا کوچک خان را به یاد می‌آوردیم و شرح حال او را می‌خواندیم، نیرو می‌گرفتیم. او از همت و اراده و شخصیت و هویت خود خرج کرد، برای اینکه به یک نسل هویت و شخصیت و نیرو و اراده ببخشد. این بسیار ارزش دارد.

رهبر عزیز انقلاب

۱۳۸۰/۰۲/۱۲

منبع: دیدار معلمان ۱۲ اردیبهشت ۸۰



میرزا یونس استاد سرایی  
(میرزا کوچک خان)

۲۱ مهر ۱۲۵۹ - ۱۱ آذر ۱۳۰۰



مدیرمسئول: سید سعید بدیعی  
 سردبیر: الهام مقیسه  
 مدیر داخلی: محمدرضا رشیدی  
 شورای برنامه‌ریزی: الهام مقیسه، سمیرا اسکندرپور،  
 مجید کاظمی، مجید مجیدی، محمد علی ارجمند،  
 محمدرضا رشیدی  
 مدیر هنری: کوروش پارسائزاد  
 دبیر عکس: اعظم لاریجانی  
 ویراستار: بهروز راستانی  
 طراح گرافیک: سید حامد الحسینی  
 دبیر محتوای چند رسانه‌ای: علی ظاهری

۳

**رشد جوان**

ماهنامه آموزشی و تربیتی برای دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم  
 دوره چهارم و یکم آذرماه ۱۴۰۴ | شماره بی‌دری ۳۴۲ | ۴۸ صفحه

پاتوق

**ادبیات و فرهنگ**

سخن سردبیر ۲  
 شعر مقاومت ۴  
 یک کار کارستان ۶  
 نه، همین لباس زیباست نشان آدمیت! ۸  
 دلت پاک باشه! ۹  
 آموزش نویسندگی ۱۰  
 چشمهای زلال در بیابان خشک  
 ادبیات معاصر ۱۲

خانواده مجلات رشد همه تلاش خود را کرده است تا این مجله در دسترس عموم دانش‌آموزان قرار گیرد و همه کودکان و نوجوانان میهن عزیز اسلامی‌مان امکان تهیه آن را داشته باشند.

قیمت ۳۰۰/۰۰۰ ریال

پاتوق

**طنز**

شعر طنز ۱۴  
 آموزش طنز نویسی ۱۵  
 مامان عزیزم سلام ۱۸  
 بی‌خوابی‌های پشت‌آزمون سراسری ۱۹  
 شیشه همیشه تمیزه ۲۰

پاتوق

**پیشرفت و فناوری**

قدم در مسیر جاده ابریشم ۲۲  
 اردو و مسابقه ۲۴  
 از نخ تا نقش ۲۸

پاتوق

**هنر و رسانه**

مد از این طرف ۳۲  
 لباسانه ۳۶  
 فیلم کاوی ۴۰

پاتوق

**فکر و عمل**

قصه لنگه جوراب ۴۱  
 قلب ماجرا ۴۲  
 اردو هم اردوهای قدیم ۴۳  
 سواد پوشاک ۴۴  
 هر تکه، یک داستان ۴۶  
 تقویم ۴۸



برای اشتراک مجلات رشد  
 بوبش کنید



نظرسنجی



نشانی کانال مجله رشد جوان  
 در پیام‌رسان تلگرام

■ سلام رفقا.

مد، ذاتاً چیز بدی نیست؛ مد یک بازی هیجان‌انگیز از خلاقیت و رنگ است. اما وقتی تبدیل می‌شود به یک مسابقه دیوانه‌وار برای دنبال کردن هر چیزی که فراگیر (ترند) می‌شود، ما را تبدیل می‌کند به کپی‌های کم‌رنگ و بی‌محتوا از همدیگر. اینجا جایی است که باید فرمان را بگیریم دست خودمان.

ما یک برتری بزرگ داریم. ما «عقل» داریم، یک صافی (فیلتر) هوشمند که جلوی مغزمان نصب شده و می‌توانیم با آن انتخاب کنیم. ما ارزش‌های خودمان را داریم؛ ما یک تعریف قوی از «کرامت انسان» داریم که ریشه در دین و فرهنگ ما دارد.

این ارزش‌ها مثل یک سیستم (سامانه) عامل قدرتمند، به ما می‌گویند: «تو ارزشمندتر از اونی هستی که اجازه بدی به مد زودگذر، برای ظاهرت تعریفی ارائه کنه.» انتخاب پوشش برای ما، انتخاب هویت و احترام به خودمان است. این یعنی هوشمندی، نه عقب‌ماندگی.

این ماه، ما نیامده‌ایم به شما بگوییم چه چیزی نپوشید. فقط می‌خواهیم بگوییم: فراموش نکنید: امضای شما باید مال خودتان باشه، نه مال دیگران!

ا. موجودات دیگر هم به نسبت خلقت خود بهره‌ای از عقل دارند اما قابل قیاس با انسان نیستند.

می‌دانید، چند وقت پیش داشتیم به یک اتفاق بامزه فکر می‌کردم. خیلی سال پیش که یک مد جدید خیلی فراگیر شد و من هم تصمیم گرفتم حتماً آن لباس را بخرم، کلی گشتم تا پیدایش کردم؛ همان رنگ، همان مدل، و همان جزئیات به اصطلاح «خفن». وقتی برای اولین بار پوشیدمش، حس کردم یک «ابرتاره» (سوپرستار) وارد سالن شده است.

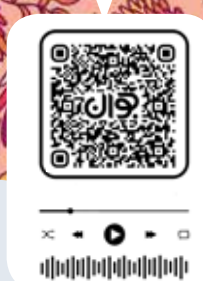
اما این حس ابرستاره‌ای فقط تا وقتی ادامه داشت که پایم به یک دوره‌ی باز شد. وارد جمع شدم و بیکه‌ودیدم آه! نصف آدم‌های توی آن مهمانی، دقیقاً همان مدل لباس را نشان کرده‌اند. رنگ یکی با رنگ دیگری کمی فرق داشت. یکی چیزی به لباس اضافه کرده بود، اما اصل ماجرا یکی بود. انگار همه ما بدون اینکه خودمان خبر داشته باشیم، از یک فروشگاه واحد، «هم‌سانه» (یونیفورم) اجباری یک مهمانی را خریده بودیم!

ناگهان آن لباس «خفن»، دیگر آن قدر هم خاص به نظر نمی‌رسید. حس اینکه «من چقدر باحال و منحصر به فرد هستم»، تبدیل شد به حس اینکه «من هم یکی مثل بقیه» هستم. آنجا بود که به سؤال بزرگ توی ذهنم جرعه زد: «اگه همه یک شکل بشن، اونم این جور، پس هویت من کجای این داستانه؟»

لباس خیلی وقت است که از وظیفه اصلی‌اش (گرم نگه داشتن و پوشاندن بدن) فاصله گرفته و شده است بزرگ‌ترین ابزار «بیانیه نویسی» ما. هر تکه پارچه‌ای که انتخاب می‌کنی، در حقیقت یک کلمه از داستان توست. حالا سؤال این است: «آیا این داستان رو واقعاً خودت می‌نویسی، یا یک طراح مد توی میلان یا نیویورک یا ... داره دیکته‌ش می‌کنه؟»



الهام مقبسه  
سردبیر مجله رشد جوان

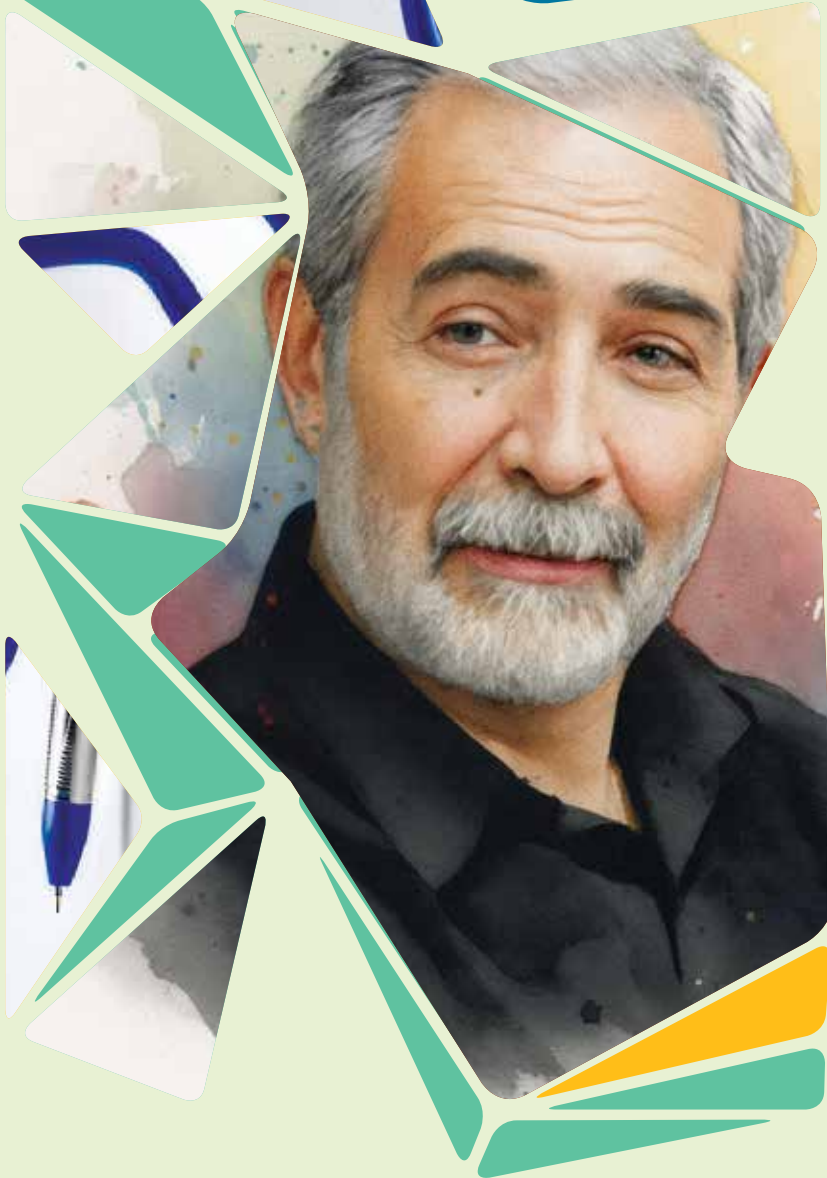


**لباس‌های ما از مد  
افتادن  
یا ما از فکر کردن  
افتادیم؟**

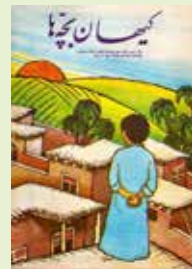
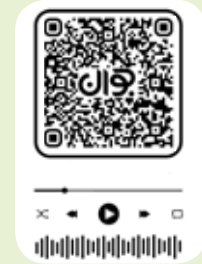


پاتوق

# ادبیات و فرهنگ



سمیرا اسکندریور  
دبیر بخش ادبیات و فرهنگ



تقی شجاعی



یوسف یزدیان و اشاره



عباس حق خواه



حسین رضائیان



محمد حسن جنتی



نفیسسه شیرین بیگی

## شعر مقاومت

# و غم جز با ز جابر خاستن معنا نخواهد شد

مصیبت در دل این واژه‌ها پیدا نخواهد شد  
که غم جز با ز جابر خاستن معنا نخواهد شد

تو جای مردم غزه، یقین درد و غم و داغ  
به دست هیچ شعری تا ابد احصا نخواهد شد

بپرس از آن که جامانده است پایش روی مین، آری  
بلاشک پای مصنوعی برایش پا نخواهد شد

نمی‌خواهم بگویم هیچ تأثیری ندارد شعر  
دلی که مرد، با این شعرها احیا نخواهد شد

فلسطین خود سرود درد و بیداری است باور کن  
شعار صرف ما طوفان الاقصی نخواهد شد

مسلمان بودنم را در چه می‌بینم خداوندا  
مسلمانی که برداغ مسلمان پا نخواهد شد

خیال باطل است اینکه بگویم چون مسلمان است  
کسی که مانده در سجاده‌اش رسوا نخواهد شد

من از حرفی که تنها حرف مانده شعر می‌گویم  
از این ننگی که با رنگ سخن حاشا نخواهد شد

به شوق انتقامی سخت ماندم روز و شب اما  
هزاران وعده این روزها فردا نخواهد شد

مسیر قدس با خون هزاران لاله رنگین است  
نه این خون پاک با دل شوره دریا نخواهد شد

اگر مجنون تر از مجنون، و گریلا تر از لیلا  
کسی پای کتاب و دفترش شیدا نخواهد شد

مصیبت در دل این واژه‌ها پنهان تر از پیدا  
و غم جز با ز جابر خاستن معنا نخواهد شد

حسین رضائیان



با صدای شاعر گوش کن!

# برای غزه چون کربلا شده بنویس

در این زمانه که ظلم است تاجدار کهن  
حقیقت است به انبارگاه چون سوزن

برو فراتر ازین شعرهای توصیفی  
بس است صحبت سرو و صنوبر و سوسن

مجال و صف خط و خال یار می ماند  
بس است این همه از عشق و عاشقی گفتن

به طرز تازه تری عشق را نمایان کن  
به قلب ترس بزن بی هراس و بی جوشن

کبوتران گرفتار حبس ظلمت را  
بریز دانه یاری اگر به یک ارزن

تو گوش باش و ببین کربلا هنوز اینجاست!  
صدای تشنه لبان می رسد ز هر برزن

به یاد خالی آغوش مادران شهید  
بخوان ز روح نفس مرده سال ها در تن

بخوان ز کوه غم و گیسوان برف آلود  
ز سردی بدنی زیر لشکر بهمن

بخوان به خاطر نام آوران در غربت  
برای خیل حریفان آتش و آهن

برای بی کسی بی پلاک خاک شده  
شهید نامی بی نام مانده بی مدفن

برای غزه چون کربلا شده بنویس  
به یاد طفل صغیر و سه شعبه و شیون

به اشک کودک آوار دیده خاکی  
مزن به آتش خاموشی زبان دامن

محمد حسن جنتی



با صدای شاعر گوش کن!

## داستان زندگی

وقتی چند روز پیش پسر ۱۰ ساله‌ام پا به زمین می‌کوبید که یالا من کفش و لباس فلان و بهمان می‌خواهم، به یاد شانزده هفده سالگی و شروشور و جوانی‌های خودم افتادم. دفترچه خاطراتی داشتم که گاهی زندگی‌ام را در آن نوشته بودم. پا شدم رفتم دفترچه خاطراتم را از توی قفسه کتاب‌ها پیدا کردم و نشستم به ورق زدنش. بله آن را که می‌خواستم پیدا کردم: «امروز چهارشنبه، ۱۴ آذرماه ۱۳۵۵ کاری کردم کارستان. با دوستم جواد بیدار رفتیم بازار و هر کدام مان یک دست پیراهن شلوار آخرین مد خریدیم. بگذار هر چه بابا و مامان می‌خواهند برای خودشان بگویند... وای... چه کیفی می‌دهد پوشیدن این جور لباس‌های مد روز. چه احساسی به آدم دست می‌دهد... خودت باشی و برای خودت فکر کنی...»

متأسفانه از این خاطره بیش از این‌ها ننوشته بودم. ولی همین چند کلمه را که مرور کردم، تمام واقعه خرید لباس‌های مد روزی که از آن گفته بودم، در ذهنم جان گرفت.

چند وقتی بود که لباس‌های توی تنم مثل کنه آزارم می‌دادند. شلوارم را پدرم خریده بود و پیراهنم را مادرم. احساس می‌کردم تا وقتی توی لباس‌هایی فرورفته‌ام که خودم انتخاب نکرده‌ام، خودم نیستم. صدای پدر و مادرم همیشه توی گوشم بود: این را بیوش آن را نپوش. این را می‌خریم که خوب است... آن را بپوش دور خوب نیست! دلم لک زده بود برای پوشاکی که بعضی دوستانم می‌پوشیدند. به خصوص از شلوارهای جینی خوشم می‌آمد که رنگ تند آبی‌شان برایم قشنگ و دلنواز بود. می‌دانستم بابا و مامان هیچ وقت چنین لباس‌هایی برایم نمی‌خرند. به همین دلیل تصمیم خودم را گرفتم. با دوستم جواد بیدار رفتیم بهارستان و با پول توجیبی که پس‌انداز کرده بودیم، هر کدام یک شلوار جین پاچه‌گشاد خریدیم. او هم مثل من از دست پدر و مادرش می‌نالید که در طول عمرش کمتر او را به حساب آورده بودند.

صبر نداشتم شلوار لی را بپوشم. از توی اتاق پُرو یک‌راست رفتم خانه. وای که داشتنش چه حالی می‌داد. هر چند با تنگ بودن بعضی جاهایش احساس می‌کردم دارم چلانده می‌شوم، ولی به روی خودم نمی‌آوردم و با خودم می‌گفتم همینش هم لابد یک جور امتیاز این جور شلوارهاست. اگر این‌طور نیست چرا هر کی این‌ها را پوشیده این قدر شنگول و منگول راه می‌رود؟ مادرم که مرا با آن شکل و شمایل دید خنده‌خنده گفت: «مبارک باشه پسر... حالا چرا پاچه‌گشاد؟!»

من هم با خنده پزورتر گفتم: «چه می‌دانم... لابد عمر پاچه‌تنگ‌ها دیگر به سر آمده!»

اما کار به اینجا ختم نشد. وقتی دیدم بعضی‌ها که این جور شلوارها را پوشیده‌اند سر زانوهایشان پاره است، حسرت خوردم چرا از آن نوعش را نخریده‌ام. می‌گفتند این‌ها را خودشان سنگ‌شور کرده‌اند. شلوارم را موقع حمام کردن بردم زیر دوش و با سنگ پای قزوین افتادم به جاننش. نه... به این راحتی‌ها سابیده و سوراخ نمی‌شد. تیغ ژیلتی پیدا کردم و چند جایش را چاک‌چاک کردم. دیدم این مدل شلوار با لباس تنم جور در نمی‌آید. رفتم یک پیراهن چهارخانه یقه‌پهن هم خریدم و پوشیدم. ولی کفش‌هایم!

از دفترچه خاطرات  
چهل سال پیش  
یک دانش‌آموز

# یک کار

# کارستان

یوسف یزدیان و شاره

کفش‌هایی که داشتم حالادادمی‌زدند: «ببندازمان دور که حسابی تابلوشده‌ایم!»

التماس‌کنان رفتم پیش مادرم که پولی جور کن باید یک کفش تازه بخرم. مادرنازنینم هم پولی جور کرد و آن کفش‌کذایی را خریدم و پوشیدم. ای وای... با همه این هماهنگ‌کردن‌ها، بچه‌ها چه حرف‌هایی بارم می‌کردند: «با آن موهای بی‌ریخت سرت! از خرخره تا نوک پایت جور است، ولی نگاهمان که به آن کله پوکت می‌افتد، از هر چی شلوارلی و کفش اسپرت آبی بدمان می‌آید!»

به همین دلیل بود که افتادم پی پول قرض کردن از دوست و آشنا و پناه آوردم به آرایشگاه آقای پیرایش‌وند. حالامدل سیخ‌سیخی خوب است یا تیفوسی یا تاج خروسی، یا چه می‌دانم چی. بالاخره به مدل اجق و جقی که جناب آرایشگر محله پیشنهاد داد راضی شدم و به خیال خودم صفایی به سروصورت‌م دادم. هر چند آن روز از پوشیدن این کفش و لباس نونوار شور و شعف زاینده‌ای پیدا کرده بودم، ولی راستش را بخواهید هر لحظه‌اش داشتم احساس خفگی می‌کردم.

پدرم وقتی مراد آن وضع و حال دید نگاه‌های عاقل‌اندر سفیهی به سر تا پایم انداخت و مثل بعضی وقت‌ها به باد نصیحت‌م گرفت: «پسر جان این چه ریختی است برای خودت ساخته‌ای؟ مگر عقلت را از دست داده‌ای؟ شلوار صاف و صوفی که خریده بودی آزارت می‌داد که مثل آبکش سوراخ سوراخش کرده‌ای؟... والا رحمت به آبکش!»

شاید حق داشت پسرش را بازخواست کند، ولی من این چیزها حالی‌ام نبود. قرص و محکم جواب دادم: «شماها هیچ وقت به نظر من که پسر تان هستم اهمیت نمی‌دهید. لازم به نصیحت من نیست. من دیگر بزرگ شده‌ام. می‌دانم چی بپوشم چی نپوشم. اصلاً از این به بعد این جور لباس می‌پوشم. وقتی این جور لباس‌ها را می‌پوشم، احساس می‌کنم خودم هستم. کسی هم برایم تصمیم نمی‌گیرد!»

پدرم مات نگاهم کرد و دیگر هیچ نگفت. بیچاره در مقابل پسرک نوجوی تازه به دوران رسیده‌اش چه بگوید؟!

دبیر ریاضی شوخ‌وشنگی داشتیم به نام محبوبی که از عجایب روزگار آیین نگارش هم درس می‌داد. وقتی دانش‌آموز مدپوش خودش را با آن شکل و شمایل و آن موهای اجق و جق دید، لبخند معنی‌داری زد و بعد از درس هندسه شروع کرد تاریخچه این جور پوشش‌ها را برای بچه‌های کلاس گفتن و دلایل رآوردن ما برخی آدم‌ها، به مد و مدگرایی را شرح دادن... اینکه جوان نوجومی خواهد با مد و مدگرایی خودی نشان دهد و استقلال پیدا کند و بعضی وقت‌ها هم با چشم و هم چشمی چیزی را انتخاب کند و چه و چه. هیچ‌کس جیک نمی‌زد. واقعاً داشت حوصله همه را سرمی‌برد که دست بلند کردم و گفتم: «آقا اجازه... می‌شه بگین فیثاغورس چه جور لباسایی می‌پوشید تا ما بپوشیم؟!» که کلاس از خنده ترکید و زنگ آخر ارازدند.

آقای محبوبی روز بعد که آیین نگارش داشتیم، چند کتاب با خودش آورده بود و گفت: «برای نمره این درس می‌تونید درباره کتابی که به شما می‌دهم، دو صفحه بنویسید و هفته بعد آن را در کلاس بخوانید.»

به من کتاب «انسان موجود ناشناخته» اثر الکسیس کارل را داد. به جواد بیدار کتاب «بابا لنگ‌دراز» اثر جین وبستر را داد. به یکی کتاب «پنج داستان» اثر جلال آل احمد را داد. به یکی دیگر کتاب «جوانان چرا؟» اثر ناصر مکارم شیرازی. می‌گفت: «علاوه بر درس‌های سازنده هر کتاب خوب، درس مشترکی که کتاب خواندن به ما می‌آموزد این است که چطور تنها بمانیم. وقتی قادر به تنها ماندن شویم، می‌توانیم خوب فکر کنیم. وقتی خوب فکر کردیم، می‌توانیم به ایده‌های تازه و بکری برسیم و با آن ایده‌های نو، خلاقیت‌های ارزشمند خودمان را برای ایجاد زندگی بهتر و کاستن از درد و رنج دیگران در جامعه نشان دهیم... وای که چه پرچانه!

آقای محبوبی دست بردار نبود. یک روز دیگر بعد از درس گفت: «همگی روی یک ورقه کاغذ علاقه‌مندی‌ها و استعداد‌های خودتان را در هر زمینه‌ای بنویسید و به من تحویل دهید.»

من هم مثل بقیه ورقه‌ام را پر کردم دادم. فردایش آقای محبوبی ورقه‌هایمان را پس داد، در حالی که به خط تحریری ملیح خودش چیزهایی روی آن‌ها نوشته بود. برای من یک خورار نوشته بود: «به نظرم هیچ‌کس نباشد که لباس‌های خوش‌رنگ و خوش‌دوخت اندازه تنش را دوست نداشته باشد. ما آدم‌ها حتماً باید با سر و وضعی آراسته و لباس‌هایی درخور شأن آدمیتان توی جامعه ظاهر شویم. ولی بهادادن بیش از حد به ظواهر، شایسته وجود آدمی نیست. تو که نوشته‌ای به هنرهای ارزشمندی مثل خطاطی، شاعری و رمان‌نویسی علاقه‌مند هستی، چرا باید وقت گران‌بها و سرمایه‌های زندگی‌ات را برای جلوه‌گری و پرداختن بیش از حد به شکل و شمایل ظاهری به هدر بدهی؟! که حافظ رازها گفته است: قلندران حقیقت به نیم جونخزند / لباس اطلس آن‌کس که از هنر عاری است!

بالاخره یک روز هم گفت: «بنویسید کدام یک از این نویسندگان، فیلسوفان، دانشمندان و مخترعینی که نام می‌برم، مد و مدگرایی را اصل مهمی در زندگی انسان برشمرده و گرایش به آن را شدیداً توصیه کرده‌اند.»

از دست این آقای محبوبی محبوب دل‌ها! مانده بودم چه بنویسم. هر چه فکر کردم بین نام‌هایی مثل رازی، ادیسون، انیشتین، ابن‌سینا، افلاطون، ارسطو، تولستوی، سعدی، نیوتن، گالیله و دیگران، کسی را پیدا نکردم که در مورد این موضوع حرف و سخنی گفته و توصیه‌ای کرده باشد! خوب معلوم است. آن وقت‌ها که هنوز شلوارلی و کفش کیکرز و تی‌شرت فلان و مدل موی بهمان به بازار نیامده بود تا پسرهای ژیکولو و دخترهای تیتیش‌مامانی بیافتند دنبال مدر روز و درست و حسابی دمار از روزگار پدران نویسنده و دانشمندان در بیاورند!

خیلی خب... دست‌ها بالا دبیر محبوبم! حالا دیگر راستی راستی می‌دانم زیبایی ظاهر امتیازی است برای آدم، ولی نه به قیمت از دست رفتن سرمایه و فرصت‌های طلایی زندگی که برای رسیدن به آخرین مدل موی سر و تقلید از این و آن در پوشیدن کفش و لباس فلان و بهمان، این‌گونه رایگان به تاراج بروند.

والسلام

# نه، همین لباس زیباست نشان آدمیت!

تقی شجاعی



حالا در اینجا منظور شاعر از «لباس زیباست» که باید مورد بحث قرار بگیرد، لباس زیبایی که نشان آدمیت باشد چه جور لباسی است؟ اگر گفتید؟ بعید می‌دانم بتوانید بگویید. شاعر هم متأسفانه چون وقت نداشته، در بیت‌های بعدی درگیر جزئیات این امر مهم نشده است. اما ما چون وقت اضافه داشتیم، رفتیم کلی تحقیق و تفکر کردیم و به این نتیجه‌ای رسیدیم که الان می‌خواهیم مفتکی خرج شما کنیم.

مطابق تحقیقات ما لباس زیبا لباسی است که زیبا باشد. نرو. صبر کن بگذار توضیح بدهم. زیبا خودش کلمه‌ای مرکب است از «زیب+با». یعنی اینکه لباسی که می‌پوشیم باید دارای زیب باشد و محتویات معده و امعا و احشای محرمانه‌مان را به دور و بری‌هایمان نشان نهد. متأسفانه کلمه زیبا در فرهنگ ما طی دگردیسی‌هایش معانی مختلفی پیدا کرده است. برای همین نوجوانان امروز ما بانوجوانان دیروز آن‌ها، یعنی همان بزرگ‌ترهای امروز شما، روی آن توافق نظر ندارند که هیچ، بلکه خیلی هم تقابل خطر دارند و مدام دارند به سر و کله هم می‌پزند که زیبا این است و زیبا آن نیست.

این دعوا آن قدر دراز شده که می‌بینیم بعضی از نوجوانان به لج بزرگ‌ترها می‌روند مگر لباس‌هایی را برای پوشیدن انتخاب می‌کنند که نسبت چندانی با نشان آدمیت ایشان ندارد. اما فقط چون بزرگ‌ترها با آن مخالف‌اند، این کار را انجام می‌دهند. البته بعضی‌ها هم هستند که کلاً به مد خیلی حساس‌اند و تقریباً غلظت خونشان با هر نوع مدی جابه‌جا می‌شود. اصلاً هم مهم نیست که این مد چه جور مدی باشد. یعنی اگر یک روز بفهمند لباسی که پوشیده‌اند خیلی مد نیست، آتش می‌گیرند و فرمز می‌شوند. این گونه از انسان‌ها همه‌اش فکر می‌کنند که اشخاص یا اجناتی (جمع جن) آن‌ها را تحت نظر دارند و آن‌ها را با انگشت اشاره به هم نشان می‌دهند و با انگشت شست نپسندشان (دیس لایکشان) می‌کنند.

ما برای ختم این دعوا تاریخی، یک معیار کاربردی برای زیبایی در نظر گرفته‌ایم و می‌خواهیم برای اولین بار در تاریخ معاصر آن را با شما به اشتراک بگذاریم، بروید کف کنید و حالش را ببرید. البته نه اینکه زیبایی معیار دیگری ندارد! اتفاقاً دارد. ولی خب چون الان اینجا جایش نیست و ما وظیفه داریم در ۵۰۰ کلمه حرفمان را روی کرسی بگذاریم و الان ۷۰ کلمه هم اضافه حرف زده‌ایم، فعلاً به همین یک معیار بسنده می‌کنیم. ان‌شاء‌الله اگر برای این معیار تره خرد کردید و گرفت، معیارهای بعدی را به صورت بسته آموزشی و بعد از واریز وجه تقدیمتان می‌کنیم. آن یک معیار هم از این قرار است:

«هر لباسی که از پوشیدن آن، عقده توجه و نگاه‌کردن و چه‌چه‌زدن و سرخوردن آب دهان دیگران جزه‌انگیزه‌های درونی ما نباشد، زیبا حساب می‌شود.»

از یک زاویه دیگر اگر به این مصرع شریف نگاه کنیم، این طوری است که ما نوشته‌ایم و اصلاً آن طوری که بعضی‌ها می‌گویند نیست. کافی است یک ویرگول یا علامت تعجب بعد از نه بگذاریم. شاعر در مصرع اول این بیت دارد قسم می‌خورد و می‌گوید: «تن آدمی شریف است به جان آدمیت.» یعنی به جان آدم قسم که جسم و تن آدم شرافت دارد و نباید بی‌شرف باشد. در مصرع بعدی در ادامه بحث شریفش دوباره قسم می‌خورد و می‌گوید نه به خدا! همین لباس زیبا نشان آدمیت است. اما چون قافیه کم آورده، فقط نه‌اش را گفته و بقیه‌اش را گذاشته است به حساب هوش مخاطب. که خب چون ما باهوش هستیم به این قضیه پی بردیم و داریم آن را با شما به اشتراک می‌گذاریم.

# دلت

## پاک باشه!

نفیسه شیرین بیگی



این طور موقع‌ها دوست دارم بپرسم: «عزیز من نشانه‌های دل پاک چیست؟ اصلاً چطوری دلت را پاک نگه داشته‌ای که ما بلد نیستیم؟!» بد که نمی‌گویم؛ شاید دستمال جادویی دارد هر روز می‌کشد به در و پریز دلش که همیشه تمیز می‌ماند. اینکه هر کاری می‌کند باز دلش برق می‌زند، از هنرهای هفت‌گانه نباشد هشت‌گانه روی شاخش است. حتماً یک چیزی مثل ضد عفونی‌کننده پاشیده روی دلش که این قدر مطمئن است. داداش من! اگر دلت واقعاً پاک است، نشانه‌ای هم ازش بگذار بیرون! نه اینکه بگویی من «دروغاً ورزشکارم» ولی از چهار تا پله بالا بروی ریه‌ات پیغام Error و نفست Not Found بدهد. خواهرجان! دل پاک خیلی خوب است، شاهکار است! اما یک کوچولو شرط دارد: «بادل پاکت دل بقیه راله نکنی. پوشش و رفتار اجتماعی که فقط یک مانتو و روسری نیست، یک جور احترام است به خود و اطرافیان. پس طوری زندگی کنیم که هم دل خودمان تمیز بماند، هم چشم و دل بقیه را خط نیندازیم!»

یک جمله هست که انگار باهاش در بحث را گل می‌گیرند: «فقط دلت پاک باشه، بقیه اش کنشکه!» یعنی باهمین چند کلمه، تنظیمات شرم و حیاء و مسئولیت اجتماعی را می‌گذارند روی حالت پرواز! طرف با آن پوشش نصفه و نیمه وسط خیابان راه می‌رود. پوشش صفر، توجه به بقیه صفر، حس همدلی منفی بی‌نهایت... بعد با نگاه عارفانه‌ای می‌گوید: «ببین عزیزم، به جاش دلم پاکه!»

قربان آن دل پاکت بروم، ولی این دل مگر تکه جدا از بدن است؟ چطور دل و بدن با هم قهرند؟ چطوری است که ظاهر توی لاس و گاس قدم می‌زند و دل توی رواق‌های مشهد می‌گردد؟ مگر دل و ظاهر دو طبقه جدا از هم‌اند که یکی توی لابی هتل نشسته باشد، آن یکی روی پشت بام عبادت کند؟

مثل این است که یکی وسط کلاس مدام بخندد، جیغ بزند، با تلفن همراه بازی کند و بعد بگوید: «خب من به جاش درسم خوبه!» یا مثلاً در مهمانی، یکی پابرهنه ببرد توی ظرف سالاد، بعد هم بگوید: «ببین خب من که نیت بدی ندارم!»

# چطور متنمان را روی کاغذ بچینیم؟

گام سوم

سمیرا اسکندریور

سلام به همه نویسندگانی که تازه کار (حتی آن‌هایی که فکر می‌کنند بلدند!) توی این مرحله می‌خواهیم یاد بگیریم چطور متنمان را جمع و جور کنیم، طوری که به مشت کلمه شلخته نباشد و همه بفهمند چه می‌خواهیم بگوییم. ساختار متن مثل چیدمان سفره است؛ باید قشنگ و مرتب باشد تا همه دلشان بخواهد بخورند!

## ساختار متن چیست؟

فرض کن می‌خواهی قورمه سبزی درست کنی. اگر اول سبزی را بریزی توی آب، بعد هول هولکی گوشت را تفت بدهی و دست آخر لوبیا قرمز را اضافه کنی، آن موقع بعد از خوردنش حسابی دل پیچه می‌گیری! چون لوبیاها هنوز نیخته بودند و گوشت‌ها مغز پخت نشده بودند! ساختار متن هم همین‌طور است. یک جور نظم و ترتیب توی جمله‌ها و بندها (پاراگراف‌ها) وجود دارد که باعث می‌شود خواننده آرام آرام برود توی دل یگ دنیای شلوغ و بدون اینکه گم بشود از آن بیرون بیاید.

## اجزای ساختار متن کدام‌اند؟

متن را می‌توانیم به سه بخش اصلی تقسیم کنیم: مقدمه: جایی که دستمان را رو می‌کنیم و می‌گوییم قراره درباره چی بنویسیم.  
بدنه: جایی که حسابی حرف‌ها را با مثال و دلیل می‌چینیم.  
نتیجه‌گیری: پایان متن که باید همه چیز را جمع‌بندی کنیم.



### چطور طرح کلی بسازیم؟

اول موضوع را بنویس (مثلاً مادر، پول و ثروت). بعد سه تا پنج اتفاق اصلی را که می‌خواهی توی داستانت بیاوری فهرست کن (مثلاً تصادف کردن، دیدن مادر، خریدن خانه). برای هر اتفاق چند جمله کوتاه بنویس. حال‌اتریب اتفاق‌ها را طوری منظم کن که خواننده را تا آخر داستان بکشاند. وقتی می‌خواهی بنویسی یادت باشد مثل یک معمار عمل کنی. اول نقشه‌ات را بکشی بعد شروع کنی به ساختن ساختمان! اگر وسط نوشتن دیدی داری از موضوع پرت می‌شوی، بی‌رحمانه آن جمله را حذف کن! یادت باشد خواننده دوست دارد سریع و راحت مطلب را بفهمد، نه اینکه توی جنگلی تاریک گیر کند! هر نوشته‌ای که یک طرح کلی خوب داشته باشد، مثل قطار سریع‌السیری است که بدون توقف و گم شدن، خواننده را به مقصد می‌رساند!

### طرح کلی چیست و چرا این قدر اهمیت دارد؟

طرح کلی مثل نقشه گنج است که اگر بدون آن بروی وسط داستان، دستت به گنج نمی‌رسد! یعنی ممکن است وسط بدنه بروی تو خاطره بچگی‌ات، و بعدش درباره فوتبال نتیجه‌گیری بنویسی! با طرح کلی می‌دانی چی را باید اول بنویسی و چی را آخر. حتی راحت‌تر می‌توانی چیزهای اضافه یا پرت را حذف کنی.

### تمرین کوچک برای امروز

یک موضوع ساده انتخاب کن؛ مثل اینترنت. بعد چند اتفاق برای آن در نظر بگیر. حالا طرح کلی‌اش را از اول تا آخر بچین.

من همین‌جا منتظرتم که گام‌های بعدی را هم به تو بگویم.



معرفی نویسنده

## چشمه‌ای زلال در بیابان خشک ادبیات معاصر

عباس حق خواه

یکی از شاهکارهای ایشان، رمان «اسماعیل» است. این رمان را باید بمب ادبی نامید! نه از آن بمب‌هایی که دود و آتش برپا می‌کنند، بلکه از آن بمب‌هایی که شعله‌ای از امید و ایمان را در دل خواننده روشن می‌سازند. خواندنش همانند آن است که سوار قالیچه پرنده‌ای شوید و به ژرفای انقلاب و جنگ بروید؛ با تمامی جزئیات و هیجان‌ناش! بدون آنکه از جای خود حرکت کنید، سفری تاریخی را تجربه می‌کنید.

زندگی آقای فردی و قلمش به نوعی پر از آن حس شیرین زندگی بود که حتی در سخت‌ترین شرایط نیز می‌توانست لیخند را بر لبان انسان بنشانند. تصور کنید نویسنده‌ای را که هم‌زمان با نگارش داستان‌های حماسی، برای کودکان نیز می‌نویسد! این یعنی «هنرمند همه‌کاره» که می‌تواند هم دل بزرگسالان را تسخیر کند، هم ذهن‌های کوچک را با قصه‌هایش وسعت بخشد. جالب است بدانید که اگر ادبیات کودک و نوجوان ما اکنون استوار است، بخش بزرگی از آن را مدیون نگاه خلاق و تلاش‌های ایشان هستیم.

و اما فعالیت‌هایشان در مجله کیهان بچه‌ها! این دیگر اوج هنرمندی بود. ایشان به مدت ۳۱ سال سردبیر و مدیر مسئول این مجله بودند. یعنی تمامی آن داستان‌های جذابی که نسل ما با آن رشد یافت، زیر نظر ایشان بود.

امیرحسین فردی را باید «پدرخوانده کیهان بچه‌ها» نامید که با قلمش، هزاران کودک را با دنیای کتاب آشنا کرد. حتی در سال ۱۳۸۷ نشان درجه یک هنری را از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی دریافت کرد؛ یعنی کارشان آن قدر شاخص بود که با افتخار به ایشان نشان اعطا شد! کاش غیر از اعطای نشان، جور دیگری هم از ایشان تقدیر می‌شد تا برای نویسندگان دیگر هم انگیزه بیشتری به وجود می‌آمد.

خلاصه امیرحسین فردی نه تنها یک نویسنده چیره‌دست بود، بلکه شخصیت فرهنگی تأثیرگذاری بود که با وجود تمامی فعالیت‌هایش، همیشه متواضع و دور از هیاهو زندگی می‌کرد. ایشان از بنیان‌گذاران کتابخانه مسجد جوادالائمه (ع) در سال ۱۳۵۳ و تشکیل شورای نویسندگان آن مسجد بودند که بعدها به حوزه هنری پیوستند. این یعنی از همان ابتدا اهل کار گروهی و پرورش استعدادها! جوان بودند. ایشان را باید همچون «چشمه زلالی در بیابان خشک ادبیات معاصر» دانست که هر قطره از قلمش، سیراب‌کننده روح و جان بود.

حیف که در سال ۱۳۹۲ هوای تهران نفسشان را برید، اما یاد و آثارشان، همیشه زنده است. هرگاه خواستید داستانی بخوانید که هم دلتان را شاد کند، هم عقلمتان را به کار اندازد، به سراغ آثار امیرحسین فردی بروید. آن هنگام خواهید فهمید که چرا ایشان «مخاطب‌شناس قهاری» بودند که می‌دانستند چه بنویسند که هم بزرگسالان کیف کنند، هم خردسالان مطالب بسیاری یاد بگیرند.

در نهایت باید گفت امیرحسین فردی به نوعی همانند «چای دارچین» بود؛ هم گرمابخش، هم انرژی‌بخش، و هم انبوهی از فایده‌های پنهان داشت که فقط با نوشیدن آن آشکار می‌شدند! روحشان شاد و یادشان گرمی.

امیرحسین فردی را به عنوان یک نویسنده معرفی کردن، همانند آن است که بخواهیم یک پلنگ را در قفس باغ وحش به اسم «بچه‌گربه» صدا کنیم؛ به نوعی صحیح نیست و هرگز حق مطلب ادا نمی‌شود! ایشان را باید در قالب یک «گنجینه ادبی پنهان شده در دل خاک تشنه کتاب‌خوانی» معرفی کرد که با هر قلمش، چشمه‌ای از داستان و فرهنگ را جوشانده است.

فردی متولد ۵ مهر ۱۳۲۸ در روستای قره‌تپه از توابع شهرستان نیر در اردبیل است؛ بله، اردبیل! جایی که باها سخنان ناگفته بسیاری دارند و شاید همین باها بودند که زمزمه داستان‌گویی را در گوش ایشان خواندند. او در ۵ اردیبهشت ۱۳۹۲ هم ندای حق را لیبیک گفت. البته گویا علت درگذشتشان عارضه تنفسی بود که نشان می‌دهد حتی ادبیات نیز گاهی انسان را به تنگی نفس دچار می‌سازد! ایشان را باید فراتر از یک نویسنده دید؛ به نوعی آچارفرانسه ادبیات معاصر بودند که هم دست به قلم داشتند، هم دست به تأسیس و مدیریت! یعنی هر اندازه که بخواهید، در نشریه‌ها (به ویژه مجله کیهان بچه‌ها) فعالیت کردند و قلمشان از حرکت بازماند.

در توصیف ایشان باید گفت از آن دسته نویسندگانی بودند که با خودکار و کاغذ خویش می‌توانستند دنیای جدیدی بیافرینند؛ دنیایی که مملو از ماجراهای شیرین، شخصیت‌های باورپذیر و آموزه‌های زندگی بود. البته ناگفته نماند که سبک نگارش ایشان نه چندان پیچیده بود که موجب شگفتی شود، نه آن اندازه ساده که با خود کسالت بیاورد. به نوعی «ساده و صمیمی، مثل آش دوغ اردبیل، اما با عمق و طعم خاص خویش!»

پاتوق

طنز



اسماعیل امینی



نسیم عرب امیری  
دبیر بخش طنز



مهدی استاد احمد



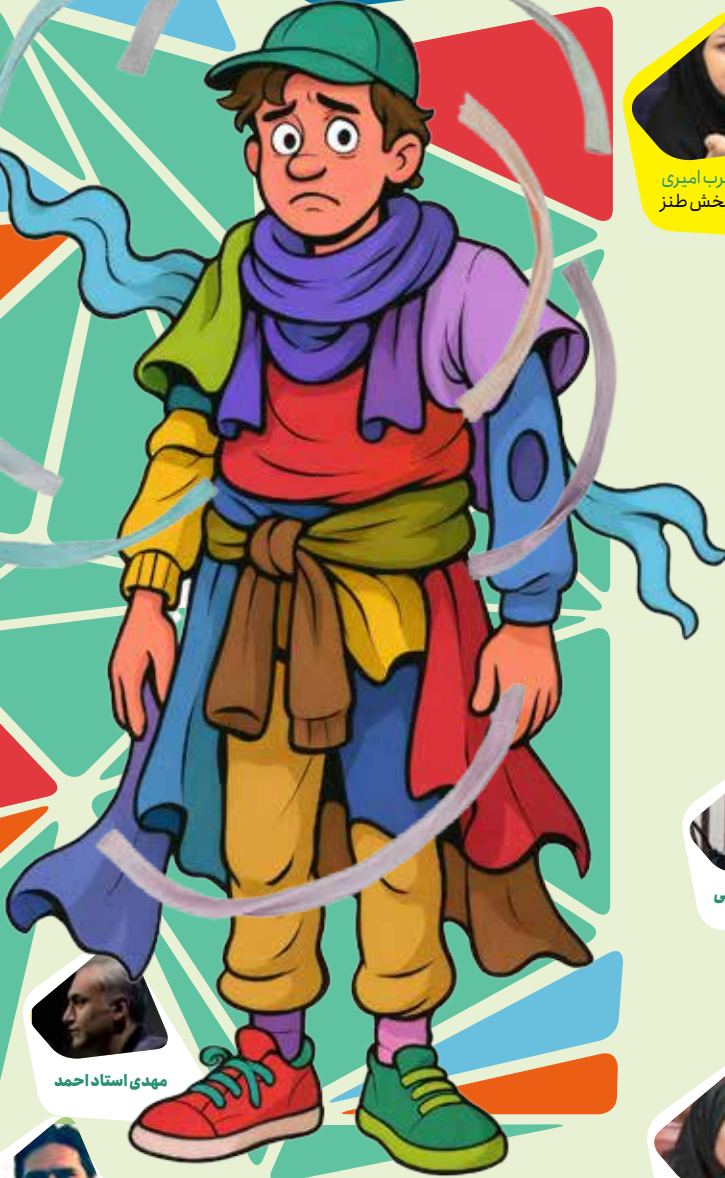
عبدالرہمن مقدماتی



مهدی فرج اللہی



معصومہ پاکروان



شعر طنز

# صنعت پوشاکی ام من

مهدی استاد احمد

بنده از صنعت مد و پوشاک  
اندکی گاه آه! هستم شاک

«شاک» ام منتها نشد «ی» جا  
در شروع چکامه خوردم جا

هست پوشاک، صنعتی جالب  
مشتری هاش جملگی طالب

هرکه خلاق باشد و زیرک  
می کند وی به اقتصاد کمک

صنعتش اشتغال می زاید  
و به کشور هم ارز می آید

پس چرا شاک می ام من اصلاً پس؟  
چون که داریم ترمه و اطلس

چون که داریم ترمه و دیبا  
این همه طرح و نقشه زیبا

پس چرا واردات بنماییم؟  
توی مد ما کجای دنیا مییم؟

می توانیم در مد و پوشاک  
پیشرو در جهان شویم و پرپژواک

صنعتش را پر از نشاط کنیم  
می توانیم صادرات کنیم

تصویرگر: حسین یوزباشی

قبل ترها خریدن کردن هم  
بود طبق نیاز هر آدم

آن زمان می خرید کمتر از این  
آدمیزاد خانه و ماشین

می خریدند قدر وسع و توان  
قالی و تخت و قوری و فنجان

فلذا گر که داشت یک مادر  
داخل خانه چند تا دختر

چکمه دختر بزرگش را  
بس که می کرد پای کوچک ها

می شد آن چکمه پاره و داغان  
موقع برف و بارش باران

صرف پول و هزینه بی خود  
آن زمان ها نبود چندان مُد

فلذا گر که می خرید آدم  
آن زمان یک اتوی برقی هم

همه با ذوق و شوق بی پایان  
روز و شب می شدند خیره به آن

که عجب اختراع با حالی  
چه عجیب است و جالب و عالی

حالی می خرد بشر به و فور  
هرچه می بیند و شود مقدور

چون ندارد از آن خرید هدف  
می خرد چیزهای بی مصرف

ظرف شویی سه کاره و اتومات  
چشم برقی برای شیرآلات

دست شویی فرنگی خودکار  
نرم و آسان و راحت و جادار

تخت با چند قسم ماساژور  
روی سقف اتاق مانیتور

می کند با خریدهای زیاد  
دل خود را به این لوازم شاد

## در تغییر معنای خرید کردن از دیروز تا امروز

نسیم عرب امیری



شگردهای طنزنویسی

# آشنایی با «بدیهه‌گویی»

اسماعیل امینی

- آقا اجازه! اگر بنویسیم که «گوسفند چهارپا دارد و مرغ دوپا دارد و ماهی اصلاً پا ندارد»، این چطوری می‌شود طنز؟

- بله همین طوری که با نوشتن چیزهای بدیهه، طنز ساخته نمی‌شود. طنز آفرینی و «بدیهه‌گویی» روش‌های متفاوتی دارند. با هم چند روش را مرور می‌کنیم:

- وقتی شعری می‌خوانیم توقع داریم که حرف تازه‌ای بشنویم. وقتی متن نوشته‌ای را می‌خوانیم، انتظار داریم نکته‌ای جالب داشته باشد. قدیمی‌ها می‌گفتند، شعر و نثر باید آموزنده باشد. حالاً می‌توانیم بگوییم که اگر آموزنده هم نبود، دست‌کم سرگرم‌کننده و لذت‌بخش باشد.

**۱** مقدمه چینی و زمینه‌سازی به نحوی که مخاطب منتظر نکته‌ای مهم باشد، اما انتظارش برآورده نشود:

«حاصل سال‌ها مطالعه و تحقیق و تفکر من درباره رازهای جهان، پی‌بردن به این نکته است که خورشید روزها می‌تابد و شب‌ها می‌رود پشت کوه‌ها تا هوا تاریک شود و مردم استراحت کنند.»

**۲** تقلید از روش‌های استدلال علمی با نتیجه‌گیری‌های الکی و بی‌ربط:

«شاخ گاو روی سر گاو قرار دارد و این نشانه آن است که اندیشه بدون پشتیبانی قدرت، هیچ کاری نمی‌تواند بکند.»

**۳** تکرار حرف‌های ساده و بدیهه به روش سخنران‌هایی که حرفی برای گفتن ندارند:

«امروز چهارشنبه است، اما پنجمین روز هفته است. یعنی پنجمین روز هفته در هر چهار فصل سال همیشه چهارشنبه است. اما هفته با آنکه هفت روز است فقط یک روز آن چهارشنبه است. روز هفتم با آنکه می‌توانست «شش‌شنبه» باشد، اما «جمعه» شد که تعطیل باشد و همه دوستش داشته باشند.»

- آقا اجازه! یکی از مجری‌های ورزشی تلویزیون هم همین طوری حرف می‌زند!

- آقا اجازه! این چیزها را که خودمان می‌دانیم. تازه این را هم می‌دانیم که هفته، هفت روز است و جمعه‌ها تعطیل است و تابستان‌ها هوا گرم است و نوشیدن آب خنک خیلی می‌چسبد.

- آفرین! همین چیزهایی که گفتی، نمونه‌هایی از «بدیهه‌گویی» هستند. یعنی همان چیزی که یکی از شگردهای طنزنویسی است.



۴ وقتی حرف‌های ساده و بدیهی را با وزن و قافیه و آرایه‌های ادبی بنویسیم، خواننده که توقع دارد در شعر حرفی تازه، نکته‌ای جالب یا مضمونی خلاقانه بشنود، غافل‌گیر می‌شود و لبخند می‌زند:

ماست از شیر است و شیر از بیشه است  
شیر بیشه عکس شیر شیشه است  
شیر شیشه داخل یخچال هاست  
شیر بیشه عشق و حالِ یال هاست  
این یکی سرشار شد از کلسیم  
آن یکی دل خوش به زور و یال و دم  
این یکی تاریخ مصرف داشته  
آن یکی شمشیر بر کف داشته

- آقا اجازه! این طوری شعر نوشتن که خیلی راحت است. من دلم می‌خواهد چند بیت به این شعر اضافه کنم.

- البته خیلی هم راحت نیست، اما حالا که دلت خواسته چند بیت بنویس؛ البته مراقب باش! هم مراقب وزن و قافیه و هم مراقب خودت.

- شیر بیشه زور دارد نه سواد  
شیر شیشه فایده دارد زیاد  
آن یکی شیر و خوراکش، آهوان  
این یکی شیر و خوراک کودکان  
آقا اجازه! شعر من خوب بود؟



- بله خیلی خوب است، البته در آخرین بیت، قافیه‌اش اشکال دارد. چون آهوان و کودکان هر دو با نشانه جمع (ان) هستند و این تکرار نشانه جمع در قافیه اشکال ایجاد می‌کند.

- آقا اجازه! با اینکه از این حرف‌های شما درباره قافیه چیزی نفهمیدم، اما مجبورم قبول کنم، چون شما لابد بهتر از من می‌دانید. با اینکه من هم می‌توانم مثل شما شعر بگویم، اما ساکت می‌شوم و می‌پذیرم.

راستی یک جور دیگر از «بدیهه‌گویی» هم هست که برای طنزآفرینی نیست، بلکه برای استدلال و مثال آوردن (تمثیل) است؛ چند نمونه را ببینید:

- هر کجا دیدیم، آب از جوبه دریا می‌رود
- ریشه نخل کهن سال از جوان افزون تراست
- خواب در وقت سحرگاه گران می‌گردد
- در آفتاب، سایه شاه و گدا یکی است





# بی خوابی های پشت آزمون سراسری

شوخی با  
درس و مدرسه

معصومه پاکروان

دایی جان می گوید: «برو ورزش کن، خسته که بشوی، می خوابی!»  
دایی جان، من از بس در روز آزمون زده ام، دستم به جای مداد  
دارد به شکل خودکار کج می شود! دیگر رمقی برای ورزش ندارم.  
عموجان می گوید: «در زمان ما که این همه فشار عصبی نبود!  
یک کتاب دستان می گرفتیم و خوابان می برد. البته کتاب را  
می خواندیم!»

و این جمله آخر کنایه مستقیم به بنده بود! کاش می توانستم  
بگویم عموجان شما که آزمون سراسری نداشتید! شما که با  
سوال های چهارگزینه ای نجنگیدید! شما که... بگذریم.  
مشاوری که قرار بود با مشاوری های درخشانش راه نجات باشد،  
انگار خودش هم در دام بی خوابی افتاده بود! آخرین جلسه، با  
چشمانی خسته گفت: «شما باید خواب منظم داشته باشید!»  
گفتم: «آقای مشاوری، مشکل اینجاست که من اصلاً خواب ندارم  
که بخوابم منظم باشد!»

او هم یک برگه برنامه ریزی به من  
داد که از ساعت ۱۰ شب تا ۶ صبح  
خواب بود! من با تعجب پرسیدم:  
«این برنامه برای کیست؟!»  
گفت: «برای آدم های معمولی!»  
گفتم: «پس من که پشت کنکوری ام  
جزو کدام دسته ام؟»  
خندید و گفت: «شما جزو دسته  
خدا کمکتان کند هستید!»  
بالاخره یک روز، از فرط خستگی،  
تصمیم گرفتم همه چیز را رها کنم  
و بخوابم. آن شب در عمق خواب  
بودم و داشتم لذت خوابیدن سر  
وقت را می بردم که صدایی شبیه  
انفجار بالای سرم رقم خورد. چشم  
باز کردم دیدم همه مثل من بیدار  
هستند. با پوزخند گفتم: «چه  
صدایی بود؟! انگار جنگ شده



اگر شما هم فکر می کنید بی خوابی یعنی یک شب چرخیدن  
در تخت خواب و فردا صبح با کمی خستگی بیدار شدن، سخت  
در اشتباهید! بی خوابی ما پشت کنکوری ها یک سبک زندگی  
است؛ یک فلسفه عمیق، یک... بگذریم، فعلاً چشم هایم از فرط  
بی خوابی دارد دو تا می بیند!  
دقیقاً وقت خواب بود که کتاب ها را بستم، دفتر را جمع کردم،  
حتی تلفن همراه را هم روی حالت پرواز گذاشتم که صدای خان بابا  
در گوشم پیچید که گفت: «خوش به حالش! این قدر آسوده  
می تواند بخوابد. انگار ما به جای این کنکور داریم!»

اما باز هم خواب کمک کرد تا چراغ را خاموش کنم و با امیدی  
وافر به خواب بروم که ناگهان... مغز من روشن شد! انگار تمام  
سؤال های (آزمون سراسری) کنکور، از شیمی، ریاضی و ادبیات،  
داوطلبانه جمع شدند تا در تاریکی شب، برایم همخوانی گروهی  
ترتیب دهند. مغزم فریاد می زد: «یادت هست فرمول انرژی  
فعال سازی را فراموش کردی؟ چرا هنوز  
تاریخ ادبیات نخوانده ای؟ مگه قرار نبود  
امروز تست هندسه بزنی؟!»

و تمام شب من با بالش کل کل می کنم.  
یک بار به پهلو می خوابم، بار دیگر به پشت،  
بعد به شکم... انگار بالش من با کله ام قهر  
کرده است و هر کدام به سمتی می روند. در  
نهایت ساعت سه صبح تسلیم می شوم و  
تصمیم می گیرم یک آزمون (تست) بزنم،  
شاید خوابم ببرد. اما نه! آزمون که تمام  
می شود، تازه چشم هایم از حالت نیمه باز به  
حالت کاملاً باز تغییر وضعیت می دهد.

صبح با صدای زنگ ساعت از خواب بیدار  
می شوم... البته اگر بشود اسم این حالت را  
بیدار شدن گذاشت! بیشتر شبیه بازگشت  
به زندگی پس از یک کماست. چشمانم قرمز  
است، کمرم از بس نصفه خوابیده ام درد  
می کند، اما مامان خانم نگاهم می کند و با

لبخند می گوید: «ساعت خواب! جای ما هم تو بخواب!»

من با چشمانی نیمه باز جواب می دهم: «حتی یک ساعت هم  
نخوابیدم.»

خان بابا در حال هم زدن چایی اش سری از روی تأسف تکان  
می دهد. هر کسی یک نظریه علمی برای خواب من دارد:  
خاله جان می گوید: «عزیزم، یک لیوان شیر گرم با آب خربزه  
بخور، مثل بچه ها ساعت ۹ می خوابی!»

خاله جان عزیزم، من مشکل بی خوابی دارم، نه بی عقلی! آب  
خربزه با شیر گرم باعث می شود تا صبح معده ام هم بیدار بماند!

باشد!

واقعاً هم جنگ اتفاق افتاده بود و از آن روز به بعد من دیگر  
شب ها حتی یک ساعت هم نتوانستم بخوابم!

شاید راز بی خوابی ما پشت کنکوری ها همین باشد: «هرچه  
بیشتر به خواب فکر کنی، کمتر می خوابی!» دلم می خواهد برای  
یک شب آزمون سراسری را فراموش کنم، و فقط بخوابم!

پ.ن: اگر این متن را نصفه شب می خوانید، احتمالاً شما هم مثل  
من بی خوابید! پس لطفاً کتاب را ببندید و بروید خواب... یا نه،  
بمانید و با من هم دردی کنید!

در خبرها آمده است: دانشمندی از دانشگاه «ژیانگ»، در شرق چین، شیشه جدیدی ساخته‌اند که خودتمیزشونده است و با استفاده از میدان‌های الکتریکی، گردوغبار و سایر ذره‌ها را از سطح خود پاک می‌کند.

ذرات باردار هنگام قرارگرفتن در معرض میدان الکتریکی متناوب، خل و چل می‌شوند و رفتارهایی غیرمنتظره از خود نشان می‌دهند. آلودگی‌ها و ذره‌های گردوغبار هم با دیدن این صحنه‌ها ترسیده و پابه فرار می‌گذارند.

این شیشه خودتمیزشونده نه تنها گرد و غبار موجود را پاک می‌کند، بلکه وقتی گردوغبار جدیدی نزدیک می‌شود، با گفتن «کیشده، پیشده» آن را از نشستن روی شیشه منصرف می‌کند.

صفحه‌های (پنل‌های) خورشیدی، شیشه جلوی خودروها، سقف گلخانه‌ها و پنجره‌های ساختمان‌های بلند از جمله کسانی هستند که برای استفاده از این فناوری زنبیل گذاشته‌اند.

با توسعه این نوع شیشه‌ها، نه تنها در مصرف آب، دستمال، لنگ و روزنامه صرفه جویی می‌شود، بلکه تحولی شگرف در خانه‌تکانی به وجود خواهد آمد.

آقا هوشنگ، همسایه پایینی ماکه هر سال عید بعد از خانه‌تکانی از کمردرد می‌نالند، ضمن تشکر از این اختراع درخواست کرد که لطفاً محققان، اختراع در و دیوار، سرامیک و کفپوش خود تمیزشونده را نیز در دستور کار خود قرار دهند. آقا هوشنگ در ادامه گفت که اگر خانه پس از تکاندن خودش، خریدهای شب عید را هم انجام می‌داد، عالی می‌شد.

ما هم به او گفتیم آرزویت قبلاً برآورده شده است. یخچال‌های هوشمندی وجود دارند که نگاه می‌کنند تا ببینند چی هست و چی نیست. بعد خودشان اینترنتی سفارش خرید می‌دهند.

# شیشه همیشه تمیز



مهدی فرج‌اللهی

پاتوق

# پیشرفت و فناوری

مجید مجیدی  
دبیر بخش پیشرفت و فناوری



سارا رحیم پور

مسعود آذرباد

زهره احمدی

زهرا احمدی

پژوهشگر اندیشکده امید

# قدم در مسی

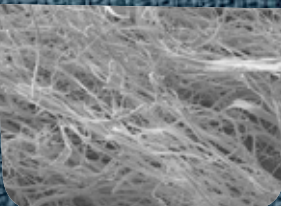
## کجا ایستاده ایم؟

امروزه صنعت نساجی ایران فراتر از تولید پوشاک و پارچه پیش رفته است. ایران با پیشرفت چشمگیر در تولید الیاف نانو توانسته است در رشته‌هایی همچون پزشکی و سلامت، هوافضا، خودرو و... محصولات کاربردی تولید کند. در ادامه برای آشنایی شما برخی از اخبار این پیشرفت‌ها بیان شده است.



## نانو الیاف پزشکی

پژوهشگران «گروه نساجی» دانشکده فنی دانشگاه گیلان با استفاده از نوعی پلیمر دوست‌دار طبیعت موفق به تولید نانو الیافی برای کاربردهای پزشکی شدند. از این نانو الیاف در حسگرهای پزشکی و برای ترمیم بافت‌ها استفاده می‌شود.



کاروان‌های تجاری در حرکت‌اند. در بارشترها طاقه‌های ابریشمی، پارچه‌های کنفی و کتان که از پشم دام‌های کوهستانی بافته شده‌اند، جاجیم‌ها و فرش‌های دست‌باف با طرح‌هایی گره‌دار مثل بُته‌جقه، لوزی، گل‌گونه و اسلیمی از نقش و نگار سنتی ایران زمین دیده می‌شود. نقش‌ها به دست هنرمندان و صنعتگران ایرانی از طریق روش‌هایی همچون نقطه‌چینی، منجوق‌دوزی و زربافت روی تاروپود پارچه‌ها انداخته شده‌اند.

هنرمندان در کارگاه‌های اصفهان طرح‌های خرده‌نگاری مینیاتوری را نقش می‌زنند و در خانه‌های بافندگی کاشان و نائین فرش‌های دست‌باف را با خطوط منظم می‌بافند. در تبریز و آذربایجان، طرح‌های بومی اصیل بر پارچه‌های پشمی و لباس‌های محلی می‌نشینند. در یزد و کرمان منسوجات چایی به وسیله رنگ‌زاهای طبیعی همچون روناس، نیل، زعفران و کاج رنگ‌آمیزی می‌شوند. در فارس و خوزستان پارچه‌هایی با نقش‌های مینایی به وسیله فن‌های بافندگی سنتی ایران آماده و برای صادرات راهی جاده ابریشم می‌شوند.

ایران میراث‌دار صنعت بافندگی، نخ‌ریسی و چاپ است؛ در یک کلام آنچه که امروز به عنوان صنعت نساجی می‌شناسیم.

## الیاف سلامتی بخش

محققان یک شرکت دانش‌بنیان موفق شده‌اند الیاف سلامتی‌بخش را با نام تجاری «هیل تکس» تولید کنند. این الیاف حاوی نانوذرات سرمایی هستند و در تولید آن‌ها از سنگ‌های درمانی استفاده شده است. الیاف سلامتی‌بخش، از طریق بازگرداندن پرتو فرسوخ، انرژی هدر رفته بدن را باز می‌گرداند و اثرات مطلوبی برای سلامتی بدن به همراه خواهند داشت. از این الیاف در تهیه منسوجات ورزشی، لباس کار، کالای خواب و... استفاده می‌شود.

### تولید صنعتی نانوالیاف

محققان اصفهانی با دستیابی به دانش فنی ساخت تجهیزات صنعتی موفق به بومی‌سازی صنعت «الکتروپرسی» شدند. الکتروپرسی به فرایندی گفته می‌شود که در آن نانوالیاف یا میکروالیاف با استفاده از پلیمرها به وسیله میدان الکتریکی ساخته می‌شوند. با نانوالیافی که از طریق این صنعت تولید می‌شود، ماسک‌های محافظ، باندهای زخم و پالایه‌های (فیلترهای) هوا را می‌سازند.



### تولید پارچه‌های ضد باکتری

یک شرکت دانش بنیان موفق به تولید پارچه‌های ضدباکتری با استفاده از فناوری نانو شده است. این پارچه‌ها از رشد و انتقال باکتری‌ها و میکروب‌ها جلوگیری می‌کنند و پس از شست‌وشو هم خاصیت خود را از دست نمی‌دهند. پارچه‌های مزبور علاوه بر محافظت از پوست و ضدحساسیت‌بودن، موجب کاهش کثیفی لباس می‌شوند. علاوه بر صنعت نساجی، این محصولات در صنایع خودروسازی هم کاربرد دارند.



### پانسمان‌های زخم‌های مزمن

شرکتی دانش بنیان در ایران، با استفاده از نانوالیاف، پانسمانی برای زخم‌هایی مانند سوختگی و زخم‌های دیابتی تولید کرده است. این محصول ساختار و بافتی شبیه پوست انسان دارد و فرایند ترمیم زخم را مانند پوست انسان انجام می‌دهد تا زخم‌ها در زمان کمتری بهبود یابند و از عفونت جلوگیری شود.



## برجاده ابریشم

منبع:  
رجوع شود به سامانه «ستاد ویژه توسعه فناوری نانو معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری»  
نتایج این تحقیقات در ژورنال بین‌المللی (ISI) به نام Fibers and Polymers پذیرش و  
تحت عنوان Electrospun Nanostructures Based on Polyurethane/MWCNTs  
for strain sensing در سال ۲۰۱۲ به چاپ رسیده است.

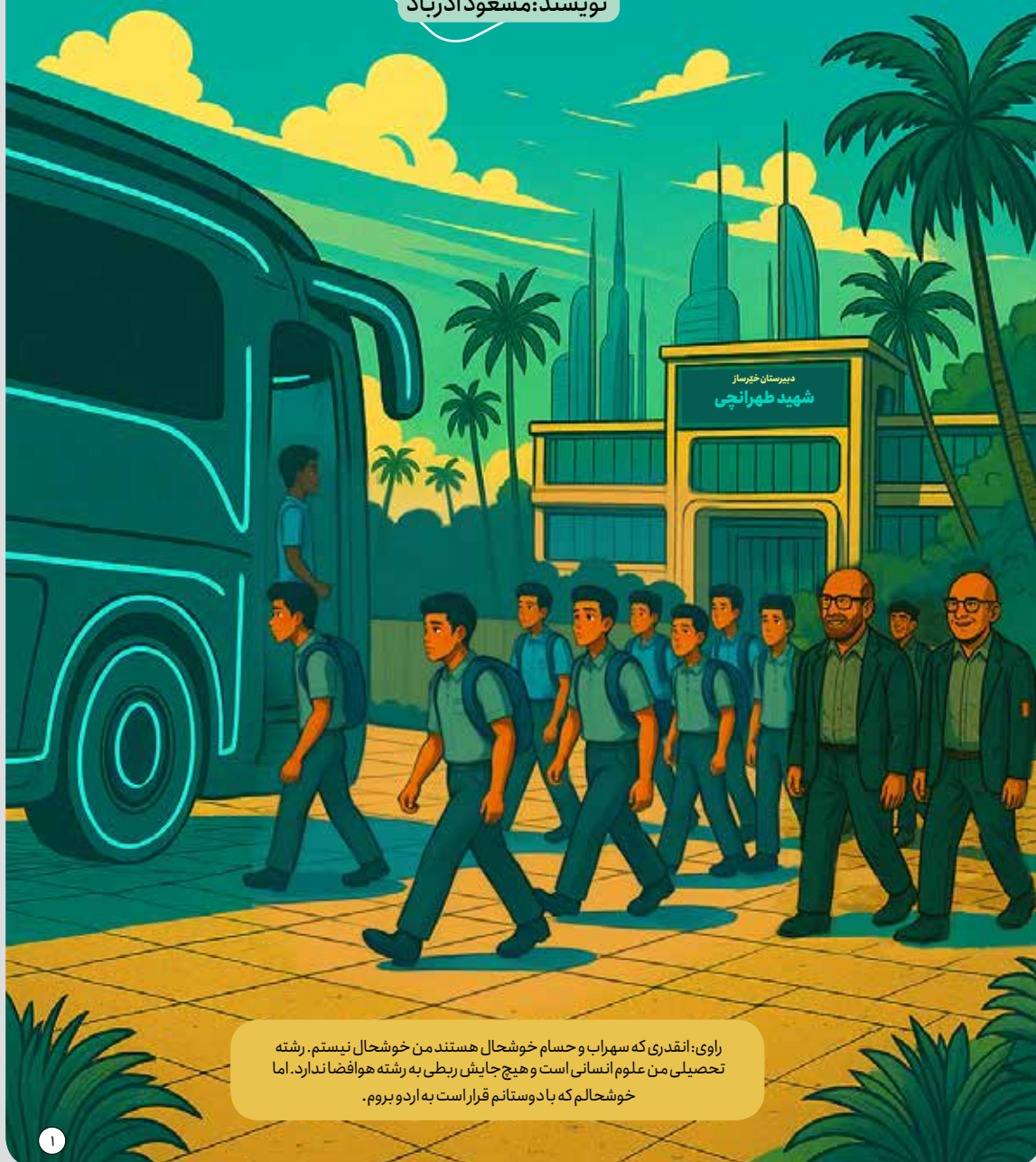
قسمت دوم:

# اردو و مسابقه!

داستان فناوری

خلاصه: ما در دبیرستان شهید طهرانچی درس می‌خوانیم. هفته پیش که آزمون هدایت تحصیلی داشتیم، قرار بود مدرسه برای اردوی علمی، ما را به پایگاه فضایی چابهار ببرد. امروز روز اردو است.

نویسنده: مسعود آذرباد



راوی: انقدری که سهراب و حسام خوشحال هستند من خوشحال نیستم. رشته تحصیلی من علوم انسانی است و هیچ جایش ربطی به رشته هوافضا ندارد. اما خوشحالم که با دوستانم قرار است به اردو بروم.

1

۲۴

پوشه  
جوان

آذر ۱۴۰۴

به مسیر یاب، نشانی پایگاه فضایی را داده‌ام تا ببینم تا آنجا چقدر فاصله است؟

داری چیکار می‌کنی؟

یک ساعت و نیم تا آنجا فاصله است. فکر نمی‌کردم آنقدر نزدیک باشد.

مامانم برای توی راه چاناچور گذاشته.

آجیل مخصوص چابهاره، تنده! بخور خیلی خوشمزه است!

چی هست؟

سلام بچه‌ها! به پایگاه فضایی چابهار خوش آمدید. من همتی هستم. مسئول روابط عمومی پایگاه. ان شاء الله که این اردو برایتان مفید خواهد بود.

بچه‌ها! رسیدیم. کسی چیزی داخل اتوبوس جانگدارد. به ترتیب بیرون بیاید.

راوی: با راهنمایی آقای همتی به یک سوله بزرگ وارد شدیم.

فکر نمی‌کردم آنقدر بزرگ باشد.

وای پسر! عجب چیزی!



بچه‌ها! اینجا نمایشگاه دستاوردهای پایگاه فضایی است. اینجا، شما ماهواره‌برها و سفینه‌هایی را که از پایگاه فضایی چابهار به فضا فرستاده شده می‌بینید.

۹



ما هم می‌خواهیم فضانورد بشویم آقا. بامون همینجا کار می‌کنند.

آقا اجازه؟ ما می‌خواهیم در آینده فضانورد بشویم.

۱۱



این هم آخرین نسخه لباس‌های فضانوردی ما است. مهم‌ترین لباس اینک از فناوری ریاتیگ جمعی استفاده کرده که باعث می‌شه کارایی لباس در فضا بیشتر بشود.

۱۰



ان شاءالله بزرگ‌تر که شدید، دانشگاه رفتید و تحصیل کردید، بعد می‌توانید برگردید و اینجا کار کنید.

قرار نیست همه ما یک کار را انجام بدهیم. وظیفه اصلی شما الان درس خواندن است.

آقا شما هم که حرف بقیه رو می‌زنید!

۱۳



آقا اجازه؟ همیشه ما تابستان‌ها بیایم و توی پایگاه به شما کمک کنیم؟ خیلی دوست داریم اینجا کار کنیم.

خیلی خوب است که دوست دارید اینجا کاری بکنید اما وظیفه شما چیز دیگری است.

۱۲

آقای همتی! اجازه می‌دهید من هم به جمع شما و بچه‌ها اضافه بشوم؟



بله! بفرمایید آقای پورفتخی.

۱۶



چون توی فیلم هست! توی واقعیت، نوجوان‌ها وظیفه دیگری دارند!

۱۵



ولی تو فیلم‌ها زیاد دیدیم که نوجوان‌ها کارهای گنده و خفن می‌کنند. چرا ما نتوانیم آقا؟

۱۴



بهترین کاری که می‌توانید بکنید خوب درس خواندن است. نه فقط پایگاه چابهار که همه ایران به نیروهای درس‌خوان و باسواد نیاز دارد. شما امید آینده هستید.

۱۹



یعنی هیچ جوره نمیشه ما یک کاری در پایگاه انجام بدهیم؟

بچه‌های عزیز! همانطور که آقای همتی و معلمان گفت، وظیفه شما الان خوب درس خواندن و آموختن تجربه‌های جدید است.

۱۸



آقا اجازه! بابای ماست!

آقای پورفتخی از فضانوردان پایگاه فضایی هستند. ایشان قرار است تابستان سال بعد، با سفینه سیمرغ به فضا بروند.

۱۷



خوب است! ما هم در پایگاه دآوری می‌کنیم.

۲۳



خب حالا که دوست دارید یک نقش فعال داشته باشید، من با اجازه آقای همتی یک پیشنهاد دارم. یک مسابقه برگزار می‌کنیم. جایزه‌اش هم این است که برندگان یک روز کاری در محیط پایگاه کار کنند.

۲۱



می‌بینی آقای همتی! وقتی همسن اینا بودیم به ما می‌گفتن دهه نودی‌ها، نسل زدی‌ها!

این‌ا از ما هم زدن!

۲۰



به زودی بهتان اعلام می‌کنم! فقط بدانید که یک مسابقه خیلی خاص است!

مسابقه‌اش درباره چی هست آقا؟

۲۳

راوی: و اینگونه بود که ماجرای ما واقعاً شروع شد. ماجرابی که فکر نمی‌کردیم انقدر بزرگ و عجیب و غریب باشد!

سارا رحیم پور

وقتی به لباس هایمان نگاه می کنیم، شاید کمتر به این فکر بیا فیتیم که این پارچه ها چطور ساخته می شوند. اما پشت هر تکه لباس یا پرده و فرش، یک دنیای پرهیجان و قدیمی به نام نساجی وجود دارد. نساجی فقط یک صنعت نیست؛ بلکه بخشی از تاریخ، فرهنگ و حتی هنر بشری است. از زمانی که انسان ها یاد گرفتند گیاهان و پشم حیوانات را به نخ تبدیل کنند و از آن لباس و پارچه بسازند، زندگی شان تغییر بزرگی کرد. امروز نساجی به صنعتی عظیم تبدیل شده است که هم به فناوری های نوین پیوند خورده است و هم به خلاقیت و هنر.

قبل از هر چیزی به سراغ طبیعت برویم و با یک مهندس نساج کوچک آشنا شویم. شاید فکر کنید صنعت نساجی فقط کار انسان هاست، اما طبیعت خیلی قبل تر از ما این کار را بلد بوده است! یکی از بهترین مثال ها، عنکبوت ها هستند. عنکبوت با استفاده از غده های ویژه ای در بدنش، رشته های ابریشمی فوق العاده نازک و در عین حال بسیار مقاوم تولید می کند. این رشته ها را با دقت به هم می تند و تارهایی می سازد که هم زیبا و ظریف هستند و هم کاربردی. جالب است بدانید رشته ابریشم عنکبوت آن قدر قوی و سبک است که دانشمندان سال هاست در حال تحقیق روی آن هستند تا بتوانند الیافی شبیه به آن بسازند. آیا شما هم می توانید مثالی دیگر از جان دار نساج در طبیعت بزنید؟



### نساجی یعنی چه؟

کلمه «نساجی» از ریشه «نسج» می آید، یعنی «بافتن». در ساده ترین تعریف، نساجی به فرایند تولید نخ، پارچه و محصولات مرتبط با آن گفته می شود. شاید به نظر ساده بیاید: نخ را می گیریم و آن را می بافیم تا پارچه شود. اما در واقع، این صنعت شاخه های بسیار متنوعی دارد: از نخ ریزی و بافندگی گرفته تا رنگرزی، چاپ روی پارچه و حتی تولید الیاف مصنوعی مثل پلی استر و نایلون. اگر به گذشته برگردیم، می بینیم که نساجی از قدیمی ترین هنرها و صنایع بشر است. مثلاً در مصر باستان، مردم از گیاه کتان لباس تولید می کردند. در ایران نساجی یکی از قدیمی ترین صنایع کشور است و ریشه آن به ۵۰۰۰ سال پیش بازمی گردد. در آن زمان، فرش ها و پارچه های زربافت ایرانی شهرت جهانی داشتند. و در چین باستان ابریشم و منسوجات ابریشمی تولید می شد و یکی از مهم ترین کالاهای تجاری بود که به خاطر آن جاده ابریشم به وجود آمد. نساجی نه تنها نیاز اولیه انسان (لباس و پوشش) را تأمین می کرد، بلکه به اقتصاد و فرهنگ ملت ها هم شکل می داد. حتی جنگ ها و روابط سیاسی کشورها هم گاهی به خاطر پارچه و تجارت آن بوده است!



## آینده نساجی: ترکیب فناوری و خلاقیت

امروزه فناوری‌های جدیدی وارد دنیای نساجی شده‌اند؛ مانند چاپ سه‌بعدی روی پارچه، تولید پارچه‌های هوشمند که می‌توانند دما را تنظیم کنند یا ضربان قلب را اندازه بگیرند، و الیاف نانویی که مقاومت و کارایی بالایی دارند. الیاف نانویی تنها یک پیشرفت فناورانه نیستند، بلکه پلی میان نساجی سنتی و پارچه‌های هوشمند آینده محسوب می‌شوند. این الیاف با قطر کمتر از یک هزارم موی انسان، خواص منحصر به فردی را به پارچه می‌بخشند؛ از جمله ضد آب و ضد لکه بودن، بدون استفاده از مواد شیمیایی مضر، ضد باکتری و مقاوم در برابر بو بودن، تنظیم دما برای لباس‌های ورزشی و نظامی، هدایت الکتریکی برای حسگرها و سامانه‌های هوشمند، داشتن مقاومت مکانیکی بالا در عین حفظ لطافت، و در موارد پزشکی، باندازه‌های داخلی یا دارورسانی هدفمند و بسیاری موارد دیگر.

## نساجی و محیط زیست

یکی از چالش‌های بزرگ نساجی در دنیای امروز، تأثیر آن بر محیط زیست است. تولید برخی از الیاف مصنوعی یا رنگ‌های شیمیایی می‌تواند به طبیعت آسیب بزند. به همین دلیل، امروزه بحث «مد پایدار» و «نساجی سبز» مطرح است؛ یعنی تولید پارچه‌هایی که هم زیبا باشند و هم به محیط زیست آسیبی نزنند. مثلاً استفاده از پنبه زیستی (ارگانیک)، یا بازیافت پارچه‌های قدیمی، و یا رنگریزی با استفاده از مواد طبیعی، مانند پوست انار و بسیاری موارد دیگر که در حال تحقیق و توسعه‌اند.



## نقش نساجی در زندگی امروز

امروز محصولات نساجی کاربردهای متفاوتی دارند که در ادامه به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

### در خانه‌ها: پرده، رومیزی، فرش و ملافه.

در پزشکی: باند، ماسک، لباس جراحی، نخ بخیه، چسب زخم مخصوص بیماران دیابتی و پوشش‌های مخصوص بیماران پروانه‌ای.

**در ورزش:** لباس ورزشی ضد تعریق، و لباس‌های هوشمند خنک یا گرم‌کننده. در صنعت: کمربند ایمنی خودرو، چادر مقاوم، و لباس ضد حریق.

**در صنایع دفاعی:** ساخت بدنه هواپیمای جنگنده، لباس ضد گلوله و مقاوم در برابر مواد شیمیایی و رادیواکتیو.

شاید باور نکنید، ولی حتی در فضاپیماها هم از پارچه‌های خاصی استفاده می‌شود. کاربرد پارچه‌ها در همه صنایع روزه‌روز بیشتر و موارد جدیدی اختراع می‌شود.

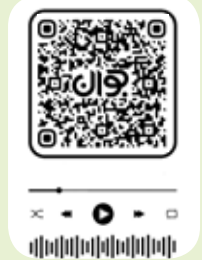
## نتیجه‌گیری

نساجی دنیایی بزرگ و پرمرمز و راز است؛ دنیایی که هم علم در آن حضور دارد، هم هنر و هم تاریخ. از نخ ساده تا لباس‌های رنگارنگی که می‌پوشیم، همه و همه حاصل تلاش هزاران ساله انسان‌هاست. اگر به آینده فکر می‌کنید، نساجی می‌تواند پلی باشد میان خلاقیت و فناوری.

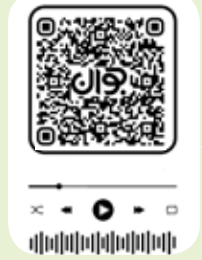
# پاتوق هنر ورسانه



مجید کاظمی  
دبیر بخش هنر



محمد علی ارجمند  
دبیر بخش رسانه



تاریخ هنر

# مَسَلد از این طرف

مجید کاظمی

خط زمان مد در ایران  
سفری به ظاهر هزاران ساله مردم این سرزمین

اگر می‌خواهی هزاران سال سفر کنی تا مردمان سرزمینت را بهتر بشناسی، این خط زمان مخصوص توست. البته خط زمانی که پیش روی تو قرار دادیم، بیشتر به ظاهر آدم‌ها می‌پردازد. ناگفته پیداست که انسان‌های اولیه از پوست حیوانات لباس درست می‌کردند و امروزی‌ها از نخ و پنبه، ولی این نوشته به شما رفقای خوب ماهنامه «رشد جوان» می‌گوید چطور لباسی در کدام زمان مد بوده است و دختر و پسرها در آن زمان چطور لباسی را برای خود انتخاب می‌کردند.



۳

## هخامنشیان

نقش برجسته مردی نگیهان و از اعضای گارد جاویدان. این نقش برجسته در کاخ آپادانا یا کاخ داریوش بوده است و الان در موزه لوور قرار دارد.

**نکته کلی:** ایجاد پوشش رسمی.

**جزئیات:** استفاده از پارچه‌های رنگی و دوخت دقیق.



۲

## پیش از هخامنشی؛ مادها

این نقش برجسته و این خانم که می‌بینید روی چهارپایه نشسته و برای خودش نخ‌ریسی می‌کند، یکی از مهم‌ترین سندهای تاریخ درباره ساخت پارچه و لباس است. پشت سر او ندیمه‌ای دیده می‌شود که با بادبزی مشغول خنک کردن اوست. دلتان نخواهد به نظر می‌رسد ناهار آن روز ماهی بوده است.

**نکته کلی:** آغاز آشنایی انسان با اقلیم و نقش لباس در سازگاری با محیط.

**جزئیات:** فرایند تهیه لباس‌های کاربردی و مقاوم در برابر سرما، با بهره‌گیری از مواد اولیه‌ای مانند پشم و کتان. همچنین مرحله‌های نخ‌ریسی دستی و بافت ساده با دوک و ابزارهای ابتدایی آن دوره.



۱

## جیرفت

اولین لباس‌ها در تمدن جیرفت ساده و آیینی بودند؛ پراز نقش و نگارهای جالب

**نکته کلی:** پارچه‌های بافته شده با طرح‌های هندسی یا حیوانی (مانند بز کوهی، نماد این تمدن).

**جزئیات:** پارچه‌ها عمدتاً از پشم (به دلیل دام‌داری پیشرفته) و احتمالاً کتان یا لیاف گیاهی محلی ساخته می‌شدند. ابزارهای نساجی مانند وزنه‌های بافندگی در محوطه جیرفت یافت شده‌اند که مهارت بافندگی را تأیید می‌کنند.



۴

### اشکانیان

مجسمه نجیب‌زاده اشکانی با یک کت آستین‌دار با یقه وی شکل، مُد بوده شلواری بلند و گشاد با کمرباریک به تن می‌کردند که لباس رایج اشکانیان از سوریه تا بین‌النهرین و آسیای میانه بوده است.

**نکته کلی:** تأکید بر پوششی آزاد برای حرکت کردن.

**جزئیات:** برش‌هایی بدون زاویه‌های پیچیده.



۵

### ساسانیان

صحنه‌ای از شاه در حال شکار قوچ‌ها (یا بزی وحشی) که با کیفیت بسیار بالا روی بشقاب حکاکی و برجسته‌کاری شده است.

**نکته کلی:** پارچه‌های سنگین و تزیینات ظریف.

**جزئیات:** گل‌دوزی و دوخت تزئینی، استفاده از پارچه‌های سنگین و مرغوب، شلوار گشاد که در بخش مچ تنگ می‌شود، لباس ضخیم با کمربند پهن، و کفش‌هایی بانوک برگشته.



۶

### ابتدای اسلام

مجسمه خلیفه ایستاده یکی از نمونه‌های کمیابی است که نشان می‌دهد حاکمان اموی (یا عباسی) چگونه لباس می‌پوشیدند.

جرجی زیدان، محقق لبنانی، درباره پوشش حضرت محمد(ص) می‌گوید: «سید انبیا بُردِ یَمَنی را که همان لباس ضخیم و بلند بود، بسیار دوست می‌داشت. گاهی لباس راه‌راه با آستین‌های کوتاه می‌پوشید که بلندی‌اش تا مچ پا می‌رسید و گاهی روی این لباس ردای کوتاهی می‌پوشید که تا زانو می‌رسید.»

**نکته کلی:** تأکید بر لباس‌هایی به‌غایت ساده و بدون تزیینات.

**جزئیات:** بزرگان اسلام تأکید زیادی بر سادگی لباس داشتند. غالباً پارچه‌های راه‌راه و ضخیم (پشم یا کتان) می‌پوشیدند به همراه نعلین یا دمپایی با بند، و گاهی شلوار سفید. در کتاب مکارم‌الاخلاق از پیامبر(ص) نقل می‌کنند که رنگ زرد او را خوشحال می‌کرد و گاهی لباسی به آن رامی‌پوشید.



۷

### سامانی و غزنوی

لباس جنگی یا به قول فردوسی «خفتان» که از ابریشم و آستر خز دوخته شده است و الان در موزه آرمیتاژ در سن پترزبورگ نگهداری می‌شود. می‌گویند این لباس در قرن سوم و در ایران بافته شده است.

**نکته کلی:** بلندتر شدن لباس‌ها.

**جزئیات:** پرهیز از زرق و برق.



۹

### ایلخانیان

مردی ثروتمند نشسته بر تخت وردای بلند  
مختص افراد ثروتمند بر تن دارد. بر خلاف مردم  
عادی که پیراهنی بلند تا سر زانو می‌پوشیدند،  
لباسش تا مچ پا آمده است. کلاه و شلوار گشاد  
فصل مشترک لباس همه مردم در دوره ایلخانی  
است.

**نکته کلی:** لباس‌های گشاد و تزیین شده.

**جزئیات:** استفاده از نخ‌های رنگی برای لباس  
ثروتمندان و رنگ‌های خاکستری و قهوه‌ای برای  
مردم عادی.



۸

### سلجوقیان

نقاشی داخل بشقاب از یک مرد سوار بر اسب و  
پرنده‌ای شکاری که بردستش نشسته است.

**نکته کلی:** ظهور زیبایی‌شناسی اسلامی.

**جزئیات:** پارچه‌ها معمولاً دارای طرح‌های  
گیاهی، هندسی یا حیوانی بودند که یا بافته  
می‌شدند یا چاپ می‌خوردند.



۱۳

### پهلوی

شکل لباس و کلاه و تغییرات کلی در دوره  
پهلوی.

**نکته کلی:** تأثیر فرهنگ غربی.

**جزئیات:** فراگیری کت و شلوار و دوری از  
فرهنگ ایرانی.



۱۲

### قاجار

دو مرد عادی در دوران قاجار.

**نکته کلی:** تأثیر اروپا، لباس‌های گشاد و  
استفاده از پارچه مخمل.

**جزئیات:** لباس‌ها به همراه جلیقه پوشیده  
می‌شدند و روی کمر بند توجه بسیار زیادی می‌شد.



۱۱

### صفویان

خانمی باکت و لباس قلمکاری شده و گل رُز به دست.

**نکته کلی:** تلفیق تزیینات در نقش‌های پارچه و روش‌های چاپ روی پارچه.

**جزئیات:** صفوی‌ها به دور کلاه خویش شال کشمیری داشتند و لباس بلند خود را با شال به کمر می‌بستند. همچنین روی لباس قبایی با آستین کوتاه می‌پوشیدند.



۱۰

### تیموریان

چهار شخصیت خانم و آقا در حالتی تشریفاتی یا روزمره در کنار یک درخت شکوفه‌دار.

**نکته کلی:** لباس‌ها لایه‌لایه روی یکدیگر قرار گرفته‌اند.

**جزئیات:** تنوع رنگ و ظرافت پارچه‌ها.



۱۴

### امروز

مردی در لباس امروزی.

**نکته کلی:** بازگشت به ریشه‌ها با زبان نو و خلاق.

**جزئیات:** ایده‌های تازه بر پایه سنت.



**فضای رسانه‌ای:**

- صدا و سیما مؤثرترین رسانه رسمی کشور
- تکثیر مخفیانه آثار رسانه‌ای قبل از انقلاب روی نوارهای ویدئویی وی اچ اس
- تمرکز تولیدات رسانه‌ای (فیلم، مجموعه تلویزیونی، اخبار، برنامه‌های فرهنگی) بر اهداف و سیاست‌های فرهنگی تعریف شده پس از انقلاب
- اجرای جدی قوانین مربوط به پوشش در تولیدات تلویزیونی و سینمایی



**پوشش‌های غالب:**

**زنان:**

- چادر و مانتوهای بلند، گشاد و نسبتاً ساده با تنوع رنگی کم؛
- روسری‌های ساده، بزرگ و عمدتاً با رنگ‌های تیره.

**مردان:**

- پیراهن‌های پارچه‌ای ساده؛
- شلوارهای پارچه‌ای یا کتان (در مورد جوانان با چین‌های زیاد).

**دهه ۱۳۶۰ه**

رسانه در خدمت یکپارچگی ظاهری



**لباسانه**

**تأثیر**

**رسانه بر پوشاک**

نویسنده: محمد علی ارجمند  
طراح: اینفوگرافی: محمدرضا رشیدی

رسانه تأثیر زیادی بر ایجاد گوناگون زندگی بشر گذاشته است؛ از معماری و اقتصاد بگیر تا تغذیه، خواب و بیداری، و... یکی از این ایجاد پوشش و لباس است؛ آن قدر که در حال حاضر می‌توان پوشش را انعکاسی از محتوای رسانه‌ای دانست. در داده‌نگاشت حاضر، سیر تاریخی این تأثیر در ایران را از دهه ۱۳۶۰ تا امروز بررسی کرده‌ایم.





۲

## دهه ۱۳۷۰ و دهه ۱۳۸۰

### ماهواره، مد و سبک زندگی



#### فضای رسانه‌ای:

- موج گسترده نصب و استفاده از آنتن‌های ماهواره‌ای؛
- دسترسی به شبکه‌های تلویزیونی خارجی؛
- گسترش پخش فیلم‌های خارجی در سینما، تلویزیون و نوارهای ویدئویی «وی‌اچ‌اس»، و امکان تماشای تولیدات سینمایی و تلویزیونی کشورهای دیگر؛
- انتشار اخبار برگزاری نمایشگاه‌های لباس و مد در کشورهای همسایه (مانند دبی)؛
- تغییر تدریجی پوشش بازیگران به خصوص، بازیگران زن سینما و تلویزیون.



#### پوشش‌های غالب:

##### زنان:

- مانتوهای کوتاه‌تر، با برش‌های مد روزتر و رنگ‌های متنوع‌تر؛
- روسری‌های نازک‌تر، سبک‌تر، با طرح‌ها و رنگ‌های روشن و بستن آزادتر.

##### مردان:

- گسترش پوشیدن شلوار جین، به خصوص در میان جوانان، به عنوان یکی از اقلام اصلی پوشاک؛
  - رواج بیشتر استفاده از کیف‌های دستی، عینک آفتابی و زیورآلات در میان افشار متوسط جامعه، به خصوص جوانان.
- ورود تدریجی واژگان جدید مانند برند (برنما)، مُد، فشن، سبک زندگی لایف استایل و... در گفت‌وگوهای روزمره مردم.

### فضای رسانه ای:

- نفوذ سکوهای (پلتفرم‌های) جدید، مثل اینستاگرام و تیک‌تاک بین جوانان (به دلیل تولید سریع محتواهای کوتاه تصویری)؛
- برگزاری چالش‌های مد و لباس در فضای مجازی؛
- انتشار سریع و تقلید از گرایه‌های (ترندهای) جهانی مد و چالش‌های سبک پوشش (استایل) در کمتر از چند روز در میان کاربران ایرانی؛
- نفوذ متاورس و «ان اف تی» و تولید مدهای مجازی (لباس‌های طراحی‌شده برای چهرک‌ها (آواتارها) در متاورس)؛
- ایفای نقش پررنگ چهره‌های (سلبریتی‌های) مجازی در معرفی سبک‌های جدید پوشاک.

### پوشش غالب:

#### زنان و مردان:

- شروع تلفیق: استفاده از پارچه‌های سنتی یا بومی (مانند ترمه و گلیم) با برش‌های و الگوهای نوین؛
- استفاده افراطی از گرایه‌های (ترندهای) کوتاه‌عمر و پوشش‌های راحت؛
- گرایش تدریجی به پوشش‌های عجیب و غریب مانند لباس‌های حیوان نما؛
- شروع آشوب به اصطلاح زن، زندگی، آزادی و به تبع آن، گرایش به کشف حجاب و بدن‌نمایی.



## اوایل دهه ۱۴۰۰

### هویت در دنیای متاورس

۴

۳

## اواخر دهه ۱۳۸۰ و دهه ۱۳۹۰ آغاز دهه دیجیتال

### فضای رسانه ای:

- استفاده فراگیر از اینترنت پرسرعت؛
- ظهور شبکه‌های اجتماعی (تلگرام، اینستاگرام و...)
- تحول در نحوه ارتباط، تبادل اطلاعات، و الگوسازی اجتماعی؛
- شکل‌گیری شغل‌های تأثیرگذار اینترنتی (اینفلوئنسرها) در زمینه مد و لباس؛
- چاپ مجله‌های مد و لباس؛
- حضور مشاهیر (سلبریتی‌ها) در رویدادهای اجتماعی و جشنواره فجر با پوشش‌های بحث‌برانگیز.

### پوشش غالب:

#### زنان:

- مانتوهای جلو باز کوتاه؛
- شال‌های بلند با طرح‌های گرافیکی و ترکیب رنگ‌های متنوع و جسورانه؛

#### مردان:

- توجه روزافزون به برنامه‌های (برندهای) غربی تولیدکننده کفش و لباس.

### هویت سازی:

- پوشش به عنوان ابزاری برای بیان هویت، سلیقه و تعلقات اجتماعی؛
- شکل‌گیری فروشگاه‌های برخی (آنلاین) لباس؛
- ایجاد گردشگری مد (سفر به کشورهای همسایه برای خرید لباس).







# مردان ایکس

میم. مهربان

- دارا بودن قدرت‌های خداگونه؛
- قدرت دادن به افرادی که تحقیر و تضعیف شده‌اند؛
- کمک کردن فردی به شکل فرشته به صباح‌النور (به او خطاب می‌کند: ای فرشته من...)
- شنیده شدن پیام او در هر کشور به زبان آن کشور؛
- ایجاد تغییر و دگرگونی در کل زمین؛
- وقتی موارد بالا را بگذاریم کنار موارد پایین، موضوع جالب می‌شود:

- ... سپس او (امام زمان (عج)) به سوی مصر می‌رود...<sup>۳</sup>
  - ... رسول خدا (ص) در مورد زمان ظهور امام زمان (عج) فرمود: «هنگامی که در جای جای زمین زلزله رخ دهد...»<sup>۴</sup>
  - ... من (خداوند متعال) او را با فرشتگانم پشتیبانی خواهم کرد...<sup>۵</sup>
  - ... سلام بر تو ای نور خدا...<sup>۶</sup>
  - ... منادی ندا می‌دهد... و هر قومی به زبان خودش می‌شنود.<sup>۷</sup>
  - ... و آن مهدی (عج) است که... زمین را به زمین دیگری دگرگون می‌سازد...<sup>۸</sup>
- فارغ از صحت و اعتبار روایات و برداشت‌های سطحی از آن‌ها، این شباهت‌ها چه دلیلی می‌تواند داشته باشد؟ قضاوت با شما.
- در شماره‌های بعدی به نمونه‌های دیگری از این فیلم‌ها نگاهی می‌اندازیم.

پی‌نوشت‌ها

۱. هنری فورد مباحث متفاوت این نوشتار را در اوایل دهه ۱۹۲۰ در قالب سلسله مقاله‌های در روزنامه‌ای که به خود او تعلق داشت، به چاپ رساند و بعد به صورت کتاب درآمد. اغلب نسخه‌های این کتاب توسط یهودیان از بازار خریداری و جمع‌آوری شد. البته منظور از یهودیان در این نوشتار صهیونیست‌های جنایتکار هستند.
۲. نشریه الکترونیکی سینماپرس، ۹ فروردین ۱۳۹۵
۳. «ثُمَّ تَسِيرُ إِلَى مِصْرَ فَيَضَعُ مِنْتَرَهُ فَيَخْطُبُ النَّاسَ» (بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۸۵).
۴. «... وَ مَتَى يَخْرُجُ بِرَسُولِ اللَّهِ قَالَ: إِذَا كَانَ زَلْزَلٌ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ...» (شرح الأخبار، جلد ۳، ص ۳۶۳).
۵. «أَمْسِدُهُ بِمَلَائِكَتِي لِيُؤَيِّدَهُ عَلَى انْقَادِ أَمْرِي وَ إِبْلَاقِ دِينِي» (بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۱۸).
۶. «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَوْرَةَ اللَّهِ...» (زیارت امام زمان (عج) در روز جمعه).
۷. «يُنَادِي مُنَادٍ... تَسْمَعُ كُلُّ قَوْمٍ يَلْسَانَهُمْ...»
۸. «... الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ الَّذِي يُبَدِّلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ...» (بحار، ج ۵۲، ص ۲۲۶).

دوستان سلام!

قبل از اینکه به ادامه مطلب شماره قبل بپردازم، باید بگویم در مورد تحلیل محتوای فیلم سه نکته مهم وجود دارد:

۱. بررسی انواع تأثیرات خواسته یا ناخواسته فیلم روی مخاطب و پیام‌های پنهان و آشکار فیلم؛
۲. درست و غلط بودن مفهوم‌های مطرح‌شده در فیلم؛
۳. ارتباط سازندگان فیلم با آن.

حالا برویم سراغ «هالیوود» یا همان «چوب مقدس و جادویی» که هنری فورد (مالک شرکت خودروسازی فورد) در کتابش نوشت: «... در دست یهودیان آمریکاست»<sup>۱</sup>

همان‌طور که در شماره قبل اشاره کردم، موضوعی که در دهه‌های اخیر برای هالیوود مهم شده، آخرالزمان، مقابله با موجود یا موجودات شرور و منجی است. این ماشین بزرگ فیلم‌سازی آمریکا که در سال حدود ۷۰۰ تا ۱۰۰۰ فیلم می‌سازد<sup>۲</sup>، انواع و اقسام آخرالزمان‌ها، شرورها و منجی‌ها را نمایش داده است؛ آخرالزمان و شرورهای طبیعی، صنعتی، نظامی، دیجیتالی و... با منجی‌های انسانی و حتی ماشینی.

با من همراه باشید تا یکی از آثار آخرالزمانی هالیوود را رمزگشایی کنیم:

یکی از آن فیلم‌هایی که ابرقهرمانانش بر شخصیت شرور داستان چیره می‌شوند (هر چند پدرشان در می‌آید)، قسمت نهم از مجموعه مردان ایکس با عنوان «آخرالزمان» ساخته ۲۰۰۶ شرکت «مارول» است.

این فیلم از نظر فیلم‌نامه، فنی و جلوه‌های ویژه واقعاً حرف ندارد و مخاطب را کاملاً جذب می‌کند. اما وقتی به محتوایش می‌پردازیم نکته‌های جالبی به دست می‌آیند. در یک نگاه، قطعات اصلی فیلم از این قرارند:

- شخصیتی افسانه‌ای در مصر به نام «صبح‌النور»، پنهان در سرداب یکی از اهرام، در حالتی شبیه خواب یا کمای بیش از هزارساله؛
- دعای فرقه‌ای برای آشکارشدنش؛
- بیدار شدن او همراه با یک زلزله؛



قدم سوم

# قلب ما جرا

رسانه مکتوب

مآئده عسکرزاده

من همیشه فکر می‌کنم چیزهای مهم و محبوب دنیا یک پشت صحنه پنهان دارند؛ چه فیلم باشد چه نمایش و چه فرستۀ (پست) پست مورد علاقه‌تان در شبکه‌های اجتماعی. پشت همه آن‌ها یک کارکنانی مظلوم و حرفه‌ای هست که خیلی وقت‌ها لایه لای زرق و برق و جلوه‌ها گم می‌شوند.

بله درست فکر کردید! منظورم دقیقاً تیم محتواست. هر رسانه‌ای بدون محتوا یک پایش لنگ است! می‌شود مثل آدمی که چهارستون بدنش سالم است، اما قلبش کار نمی‌کند! نشریه هم بدون محتوا مثل بدنی است بدون روح. جلد، طراحی، حتی اسم نشریه، همه مهم‌اند، اما آنچه می‌ماند و خواننده می‌شود، همان چیزی است که درون صفحه‌ها نوشته شده. محتوا باید حرفی برای گفتن داشته باشد. نه هر حرفی، بلکه حرفی که برای مخاطب معنادار باشد.

نشریه دانش‌آموزی اگر پرشود از متن‌هایی که هیچ ارتباطی با زندگی و دغدغه نوجوانان ندارد، خیلی زود به دفترچه‌ای بی‌مصرف تبدیل می‌شود. نوشتن بدون در نظر گرفتن خواننده، شبیه گفت‌وگویی است که کسی طرف دیگرش حضور ندارد. اما وقتی مخاطب در نظر گرفته می‌شود، متن جان می‌گیرد و صفحه‌ها معنا پیدا می‌کنند. اینجا دقیقاً همان جایی است که باید از خودتان بپرسید: «ما برای چه کسی می‌نویسیم؟» وقتی جواب این پرسش روشن شد، انتخاب محتوا آسان‌تر می‌شود.

البته این نوع از انتخاب محتوا نباید چیزی از هدفمندی شما کم کند. نباید به بهانه تناسب متن با مخاطب، شروع کنید درباره به آخرین «ترند» فضای مجازی و زندگی فلان بازیکن فوتبال نوشتن! محتوا باید پاسخی برای دغدغه‌های اساسی جوان و نوجوان باشد. یا حداقل تلاشی برای پاسخ‌دادن به آن بکند. قبل از انتخاب موضوع، باید چشم‌هایتان را ببندید و تصویر مخاطبتان را ببینید: یک هم‌کلاسی کنجکاو و پرسشگر؟ یک نوجوان خسته از تکلیف‌های روزانه؟ یا شاید کسی که دنبال رسالت و هدفش در میان شلوغی‌هاست؟ و همین جاست که پای یک نکته مهم وسط می‌آید: ثبات و تازگی.

مخاطب دوست دارد وقتی نشریه را باز می‌کند، بعضی چیزها را همیشه سر جای خود ببیند؛ درست مثل صفحه مخصوص جدول در روزنامه‌ها یا ستونی که هر بار اسم آشنای نویسنده‌ای بالایش دیده می‌شود. اما در عین حال، نشریه باید او را غافلگیر هم بکند. اگر همه چیز قابل پیش‌بینی باشد، دیگر چه فرقی با یک کتاب درسی دارد؟ بخش‌های ثابت نشریه مثل ستون‌های یک بنا هستند؛ همان‌هایی که همیشه انتظار دیدنشان را داری. مثلاً سخن سردبیر یک بخش ثابت است؛ قسمتی که در هر شماره سردبیر در آن برای مخاطب حرف جدیدی دارد.

اما بخش‌های متغیر، مثل پنجره‌هایی هستند که هر بار رو به منظره‌ای تازه باز می‌شوند؛ گاهی یک گفت‌وگوی داغ، گاهی یک داستان کوتاه، گاهی یادداشتی درباره اتفاقی که تازه در مدرسه، شهر یا دنیا افتاده.

در نهایت، محتوا باید طوری باشد که مخاطب احساس کند نشریه برای اوست، نه صرفاً درباره او. این شاید سخت‌ترین، اما مهم‌ترین بخش کار باشد.

قدم سوم، یعنی رفتن به سراغ همان چیزهایی که اگر نباشند، هیچ نشریه‌ای به دنیا نمی‌آید: کلمه‌ها،

ایده‌ها و روایت‌هایی که می‌خواهیم با

دیگران قسمت کنیم؛ یعنی

رفتن به سراغ قلب

ما جرا!



# اردو هم اردوهای قدیم!

علیرضا عبدی

متواری از دست ارواح سرگردان بیشتر شبیه بود تا آقای مدیر با زیرشلواری. (بعداً فهمیدیم دوربین «کاه ۳۱») اصلاً برای عکاسی از موجودات فرازمینی طراحی شده است، نه مدیرزمینی!

عملیات بعدی دستکاری نمره‌های دفتر کلاسی بود. آن شب اگر دنبال اورانیوم با درصد خلوص مورد رضایت ترامپ بودیم، راحت‌تر پیدا می‌شد تا دفتر کلاسی. همه جا قفل بود. حتی دهان بابای مدرسه (همانی که بهش می‌گویید سراپدار محترم!) که با گروگان گرفتنش چیزی را اعتراف نکرد و مجبور شدیم برای شام آزادش کنیم؛ چون فکری برای غذای گروگان نداشتیم. این بابای مدرسه ما خیلی با معرفت بود. اصلاً گولر را خاموش نمی‌کرد، چون اصلاً گولر نداشتیم توی مدرسه. ولی توهیو را خاموش می‌کرد.

راستی درس هم خواندیم. در حد جلد کتاب‌ها و فهمیدن اینکه عجب درس‌هایی داریم. مثلاً ریاضیات... آن هم نه ریاضی، ریاضیات... (یعنی ریاضی به اضافه «ات» ترسناک!)، علوم تجربی... علوم خودش چندین علم را شامل می‌شد، حالا بیا و تجربه‌اش هم کن. تاریخ و جغرافیا... تاریخ خودش... بله... جغرافی هم نه جغرافی‌ها!

موقع درس‌های عصر، آقای معلم که اصرار داشتند استاد صدایشان کنیم، برایمان پرده‌نگار (پاورپوینت) آماده کرده بود. ما هم اصرار کردیم که نورها را خاموش کنید تا به وضوح بتوانیم مطالب پرده‌نگار را بخوانیم. بعد با خیال راحت و به وضوح خوابیدیم تا شب را قشنگ وقت داشته باشیم!

غذا را مدرسه متقبل شده بود. می‌شد خورد. یعنی همین که می‌خواستیم زنده بمانیم و فردا صبح و سالم برسیم خانه، غذا را خوردیم. اسمش عدس‌پلو بود، ولی هرچه دنبال عدسش گشتیم، قلی‌قلی‌هایی پیدا کردیم! که بقیه‌اش را برنج سفید تنها تشکیل می‌داد؛ با رگه‌هایی از رنگ نارنجی رموز که احتمالاً قرار بود هویج باشد یا چیز دیگر.

شب هم برای دورهٔ درس‌ها شروع کردیم بازی با عکس‌های دانشمندان. آنجا بود که فهمیدم ما چقدر چهره علمی داریم.

اردوهای آن مدرسه هم تا اطلاع ثانوی تعطیل شدند و مرا هم سال بعد از دست دادند؛ چون نتوانستم در دبیرستان آنجا ثبت نام کنم.

همه چیز در مدرسه باکلاس و گران قیمت من در سال سوم راهنمایی داشت خوش می‌گذشت که قرار شد قبل از امتحان‌های نیمسال اول (حوالی همین روزهای ما) شبی را به عنوان اردو در مدرسه بمانیم. برای چه؟ آن‌ها می‌گفتند برای درس؟ البته ما که فکر نمی‌کردیم چنین شود. اردو برای مسئولان درسی بود، ولی برای ما...

نهایت کار آن مدرسه برای ما، کار مشاور مدرسه بود که اوج مشاوره‌اش برمی‌گشت به روزی که ازمان پرسید: «روزی چند ساعت درس می‌خوانید؟» ما هم مثلاً گفتیم: «یک ساعت!» گفت: «آفرین، بگنشن دو ساعت!» برو بعدی والی آخر! یا اعطای مسئولیت خطیر و سنگین برای آب‌دیده کردن ما در برابر مشکلات آینده... و مثلاً من مسئول تخته پاک‌کن بودم. اسمش دهن‌پرکن بود، ولی خودش یک تکه ابر بود. مسئول آبخوری هم دوستم آقای میثاقی بود.

مدرسه ما این قدر باکلاس و گران قیمت بود که به آن شب و اقامتش بگوید «پانسیون». احساسم این است که شبانه‌روزی (پانسیون) تازه اختراع شده بود و مدرسه ما نمی‌خواست از آن جا بماند. عین مدیران که با اختراع شدن کلمه «استدعا»، مدام تلاش می‌کرد از این کلمه در همه گفته‌هایش استفاده کند. به یاد دارم آن روزی که به یکی از هم‌کلاسی‌هایم گفت: «آقا، استدعا می‌کنم مثل موجودات غیر از انسان رفتار نکنید توی حیاط...».

برای اردوی شبانه‌روزی (پانسیون) صبح رفتیم مدرسه؛ با یک پتو و یک بالش. حالا کیف هم بود که داخلش همه کتاب‌ها و دفترها را بار می‌کشیدیم. گویی می‌خواستیم برویم کره ماه، ولی فقط برای یک شب سوخت داشتیم. اردو فقط برای سومی‌ها (چیزی در حدود هشتم - نهم نظام جدید شیش سه سه!) تدارک دیده شده بود. پس همین اول کار نقشه کشیدن برای اولی‌ها منتفی شد. لذا وارد مرحلهٔ دوم عملیات شدیم.

عملیات بعدی عکس گرفتن از کادر مدرسه با زیرشلواری بود. آن هم با گوشی «کاه ۳۱» که دوربینش ۳۰۰ کیلو پیکسل بود! در واقع سه‌دهم مگا پیکسل! اگر الان گوشی‌ای دارید که دوربینش هرچه کم باشد، کمتر از ۱۲ مگا پیکسل نیست، یعنی دوربین گوشی شما ۴۰ برابر دوربین آن گوشی ماست! حالا عملیات انجام شد، ولی آن شب تاریک، گوشی فوق پیشرفته ما عکسی گرفت که به اجنه

تازه دانشگاه قبول شده بود. روز اول دانشگاه تا آمد وارد شود، مأمور در ورودی به او اشاره کرد که بیا جلو. او هم با تعجب جلورفت. نگهبان پرسید: «تازه واردی؟» گفت: «بله.» مأمور با لیخندی که با مهربانی همراه بود گفت: «پسرم از این به بعد خواستی بیای دانشگاه، چون اینجا محلی علمی است و آداب دارد، با لباسی در شأن دانشگاه بیا. امروز اشکال ندارد، ولی از فردا با این لباس نیا. برای ما مسئولیت دارد که اجازه بدهیم شما وارد شوی.»

این‌ها را با تعجب شنید، در حالی که سؤال‌های زیادی هم برایش ایجاد شده بودند. تا حالا کسی برای او از لباس در شأن دانشگاه و محل علمی حرفی نزده بود؛ نه در خانواده، نه در کلاس، نه در برنامه‌های تلویزیونی، نه پادپخش‌ها و برنامه‌های شبکه اجتماعی! رفت سر کلاس.

روز اول دانشگاه با همه سوژه‌های جدیدی که داشت، ولی «لباس دانشگاهی» چیز دیگری بود که حسابی ذهنش را درگیر کرد. راه دیگری هم نداشت، چون فردا با تی شرت و شلوار سوپریگی زاپ‌دار راهش نمی‌دادند! کمی به او برخورد. با خودش فکر کرد که این کارها فقط در مملکت ما اتفاق می‌افتند و مال کشورهای جهان سوم هستند. تازه آن را هم به اسم اسلام دارند به ما تحمیل می‌کنند! به همین خاطر است که نخبگان هم کشور را رها و مهاجرت می‌کنند؛ می‌روند تا از دست این سختگیری‌ها آسوده باشند. در این فکر و خیال‌ها و کمی هم فحش به مسئولان دانشگاه و حراستش بود که یک دفعه با خودش گفت: «اصلاً بروم بینم دانشگاه‌های سطح بالای دنیا چنین قواعدی دارند یا این‌ها فقط مال ماست؟»

### در دانشگاه‌های دنیا چه خبر است؟

گوگل کرد؛ زبان انگلیسی‌اش خوب بود. با کمی تلاش متوجه شد باید جست‌وجو کند: «Student Dress Code»

فهرست بلندبالایی از دانشگاه‌ها و قوانینشان را آورد. از آمریکا و اروپا شروع کرد. به نظرش این‌ها آزادتر بودند و مثل کشورهای آسیایی درگیر آداب و دین و سنت نبودند! سایت برخی دانشگاه‌ها را مرور کرد. اما آیا درست می‌دید؟! «لزوم پوشیدن پیراهن دکمه‌دار، شلوار رسمی، ژاکت یقه‌دار» و «ممنوعیت پوشیدن لباس‌های پاره، تنگ، یا لباس‌های کوتاه و نیمه‌عریان».

به هم ریخت! آخر چرا دانشگاه‌ها باید این قدر سخت‌گیر باشند؟! کمی بالاتر که رفت، هدف‌های دستورالعمل پوششی یا همان Dress Code را دید: «رعایت هنجارهای فرهنگی و اجتماعی جامعه و تناسب با محیط علمی دانشگاه». کمی پایین‌تر آمد نوشته بود این‌ها را برای خود دانشجویان و دانشگاه در نظر گرفته‌ایم که باعث افزایش تمرکزشان روی مسئله‌های مهم‌تر آموزشی و تحصیلی و نیز محافظت از شأن و اعتبار دانشگاه می‌شود. یاد حرف مأمور در ورودی دانشگاه افتاد: «شأن دانشگاه!» حسابی فکری شده بود. با خودش گفت شاید این‌ها وارد است



### ذهن پویا

# سواد پوشاک!

### سجاد لطفی

دکترای سیاست‌گذاری فرهنگی





و آن‌ها هم قدیمی و سنتی فکر می‌کنند. ده تا از بهترین دانشگاه‌ها را هم بررسی کرد. نتیجه‌اش این بود: «ممنوعیت لباس‌های دارای شکاف و پارگی»؛ یاد زاپ شلوار بگی خودش افتاد! «ممنوعیت لباس‌های نازک یا تنگ یا بدن‌نما». «ممنوعیت لباس‌های حاوی پیام‌های توهین‌آمیز». با خودش گفت: «من انگلیسی‌ام خوب است و می‌دانم کلمه‌ها و جمله‌های روی لباس‌ها یعنی چه. آیا بقیه هم که می‌خرند و می‌پوشند، معنی‌اش را می‌دانند؟ آیا اصلاً برایشان مهم است؟! دانشگاه باب جونز آمریکا و کنت انگلستان، پوشیدن تی‌شرت را ممنوع اعلام کرده بودند. پس فقط دانشگاه خودش نبود که سخت‌می‌گرفت!

با خودش گفت: «حالا ببینم لباس دانشگاهی در کشور خودمان چه خصوصیتی دارد. سایت وزارت علوم و دانشگاه آزاد همه را نمایش داده است. جالب بود. اینجا آسان‌تر از هاروارد و آکسفورد گرفته‌اند. آکسفورد دانشجویان را ملزم کرده است که در مراسم رسمی باید لباس متحدالشکل یا همان یونیفرم بپوشند! اگر دانشجویان دانشگاه‌ها این قوانین را رعایت نکنند، برایشان پیامدهایی دارد: محرومیت از برخی امتیازها، نداشتن اجازه حضور در دانشگاه، تعلیق، و حتی جریمه مالی و اخراج!

### بیرون از دانشگاه هم از این خبرا هست؟

چند روزی گذشت. بیشتر جست‌وجو و مطالعه کرد و از بقیه هم پرسید. جالب است نه تنها دانشگاه‌ها به عنوان محل درس و تحصیل، قوانین مشخصی دارند، بلکه هر مراسم و سمینار و انجمن صنفی و جشنواره‌ای (فستیوال) هم ممکن است لباس متناسب خود را داشته باشد. او اسم جشنواره کن را شنیده بود؛ فرش قرمز و حضور ستاره‌های سینمایی دنیا. اما برایش دستورالعمل پوششی آن جلب توجه کرد. الزام کت و شلوار مشکی و کراوات یا پاپیون برای آقایان! اخبار امسال را هم که خواند برایش جالب‌تر شد که برای هنرمندان محدودیت شدیدتری از نظر پوشیدن لباس‌های نیمه برهنه گذاشته بود. مهم اینجاست که این سازمان‌ها به حرفه‌ای‌گرایی متعهد هستند و هر چیزی که بخواهد آن‌ها را از هدف‌های حرفه‌ای‌شان دور کند، فوری مانع می‌شوند؛ حتی اگر عده‌ای آن‌ها را آهوک کنند! برایشان رسیدن به هدف مهم است.

کمی که بیشتر تحقیق کرد متوجه شد پوشش متناسب فقط برای سازمان‌ها و جشنواره‌ها نیست، بلکه در زندگی روزمره هم هر موقعیتی یک سبک پوشش متناسب با خودش را دارد. مثلاً برای باشگاه رفتن، برای کافه رفتن یا دوستان، برای مراسم عروسی، مراسم ترحیم و خاک‌سپاری، میهمانی‌های رسمی، میهمانی‌های غیررسمی، خرید از سطح شهر، پیاده‌روی و... هر کدام سبک مخصوص خود را دارند. سؤال پرنرنگی که این روزها اذیتش می‌کرد، باز هم رخ نشان داد: «چرا این‌ها را قبلاً کسی به من نگفته بود؟!»

### حرف حساب دین چیست؟

در این جست‌وجوها به یک حدیث هم برخورد که برایش جالب بود. اگرچه روزهای قبلی که مأمور دانشگاه تذکر داد، دلش سمت حدیث‌ها و آداب اجتماعی خودمان نمی‌رفت، ولی با دیدن قوانین برترین دانشگاه‌های دنیا متوجه شد قضیه چیز دیگری است. «فردی به امام صادق (علیه‌السلام) عرض می‌کند: فرد مؤمن می‌تواند دست لباس داشته باشد؟ فرمود: آری. پرسید: ۲۰ دست چطور؟ فرمود: آری. گفت: ۳۰ دست چطور؟ فرمود: آری. گفت: آیا این اسراف محسوب نمی‌شود؟ امام فرمود: این اسراف نیست. اسراف این است که لباس میهمانی خود را به جای لباس همگانی در هر جایی بپوشی.»

با مطالعه‌ای که این روزها داشت و پرس‌وجو از استادان دانشگاه، حس کرد به جواب سؤال خود هم نزدیک شده است. خلاصه‌اش این بود که اسلام اتفاقاً با زیباپوشیدن و زیباگشتن و آرایش‌های آن‌چنانی موافق است و روی آن‌ها هم حتی تأکید می‌کند! اما مثل همین قوانین پوشش دانشگاه‌های جهان، حرفش این است که جا با جا فرق دارد. به قول نسل خودشان: «بعضی لباس‌ها و آرایش‌ها در بعضی جاها قفل است!! همین!

### هر لباسی را هر جایی نپوش!

برای آنکه کانون خانواده گرم و صمیمی و از خطا و انحراف دور باشد و دچار آسیب نشود، اسلام مشخص کرده است که زنان باید بهترین تیپ را در خانه برای همسرشان بزنند و هیچ محدودیتی هم برای آن قائل نشده است. فرقی هم نمی‌کند. مردان هم باید بهترین سروقیافه را برای همسرشان داشته باشند. چون این نوع سروتیپ اتفاقاً در خانه باعث محکم شدن خانواده و علاقه‌مندی هر چه بیشتر زن و شوهر به هم می‌شود. ولی اگر همین سبک آرایش و پوشش به بیرون خانواده منتقل شود و در جامعه جلوه پیدا کند، می‌شود سرآغاز بسیاری از دردهای خانوادگی و اجتماعی مثل خیانت‌ها و طلاق‌ها. پس معنای حجاب را با این نگاه می‌شود دنبال کرد و فهمش هم راحت‌تر می‌شود.

مشخص شد که هر نوع لباسی را نباید هر جایی پوشید؛ چه دانشگاه باشد، چه خانه، چه خیابان و چه عروسی. اما چقدر خوب می‌شود که قوانین پوشش دانشگاهی با هدفی که پشت سرشان است، همان ابتدا برای دانشجویان توضیح داده شود تا پذیرش آن برای دانشجویان راحت‌تر باشد. چقدر هم خوب بود که سبک پوشش در موقعیت‌های متفاوت را برای بچه‌ها از کودکی آموزش می‌دادند و در کتاب‌های درسی و برنامه‌های پرورشی مدرسه‌ها این هم پیش‌بینی می‌شد. یعنی مثل سواد رسانه‌ای، «سواد پوشاک» هم داشته باشیم.



گفت و گو

# هر تکه یک داستان

گفت و گو کننده: یگانه وحدانی  
هنرجوی سال دوازدهم رشته طراحی دوخت  
تنظیم: مجید کاظمی  
عکس: فاطمه همایونفر  
هنرجوی سال دهم رشته طراحی دوخت



تجربه ای از هنر، آموزش و کارآفرینی در دل هنرستانی خلاق



در هنرستانی کوچک در بجنورد، گروهی از نوجوانان خلاق، با همراهی معلمی توانمند، از دل محدودیت‌ها معنا آفریدند. «هنرستان محمودیه» در سال‌های اخیر پلی میان خلاقیت و کارآفرینی بوده و با استفاده از پارچه‌های دورریختنی، زیبایی و مسئولیت اجتماعی را بازآفرینی کرده است. پروژه‌ای که در این شماره معرفی می‌شود، حاصل تلاش بی‌وقفه، یادگیری تجربی و ایمان به توانایی‌های فردی است. در این گفت‌وگو میزبان مریم نودهی، معلم خلاق رشته، و دانش‌آموزان سازان نیازی و آتنا نودهی بودیم. از مدیریت محترم هنرستان، محبوبه میانجی، برای فراهم‌سازی امکان این مصاحبه سپاسگزاریم.



متن کامل مصاحبه را اینجا بخوان!

بیش از عروسک‌ها مورد توجه افراد قرار می‌گیرد؛ چرا که لباس یک نیاز اساسی و روزمره است. حال اگر این لباس با پارچه‌های بازیافتی تولید شود، در آن خلاقیت به کار رفته باشد، طراحی منحصر به فردی داشته باشد و از نظر زیبایی‌شناسی نیز چشم‌نواز باشد، طبیعتاً برای مخاطب جذابیت خواهد داشت.

**آیا مشتریان شما بیشتر نوجوانان هستند یا بزرگسالان؟ برای جذب هر گروه، چه فن‌های خاصی به کار می‌برید؟**

مشتریان ما از تمامی گروه‌های سنی هستند، چرا که بسیاری از افراد به آثار خاص و خلاقانه علاقه‌مندند. مادر طراحی محصولات، تلاش می‌کنیم متناسب با سلیقه هر گروه سنی عمل کنیم؛ برای نوجوانان، از سبک‌های اسپرت و جدیدتر بهره می‌گیریم، و برای گروه‌های سنی بالاتر نیز ترکیبی از طراحی صنعتی و المان‌های اسپرت را به کار می‌بریم تا محصول نهایی هم کاربردی باشد و هم از نظر زیبایی‌شناسی جذابیت داشته باشد.

**بهترین لحظه کارآفرینی شما تا امروز چه بوده است؟ آیا لحظه‌ای بوده که یک نفر از کار شما تعریف کند و شما احساس کنید دنیا را به**

**ایده اصلی تکه‌دوزی روی کیف و لباس از کجا به ذهن شما رسید؟**  
از آنجا که در فضای کارگاه، روزانه لباس‌های متعددی تولید می‌شوند، همواره مقدار زیادی از پارچه‌ها با رنگ‌ها و جنس‌های گوناگون باقی می‌مانند. این تکه‌پارچه‌ها، با وجود آنکه در نگاه نخست زائد به نظر می‌رسند، در حقیقت ظرفیت بالایی برای خلق ایده‌های نو و خلاقانه دارند.

ما با همفکری و همدلی تصمیم گرفتیم از همین پارچه‌های باقی‌مانده بهره بگیریم و لباس‌هایی طراحی کنیم که متناسب با ابعاد و ویژگی‌های این پارچه‌ها باشند. سپس این طرح‌ها را به مرحله دوخت رساندیم. در ادامه، همان نقش مایه‌ها و الگوهای را که روی لباس‌ها اجرا کرده بودیم، روی کیف‌ها و «توت‌بگ»‌ها نیز پیاده کردیم؛ تا از دل آنچه باقی‌مانده بود، آثاری تازه و کاربردی پدید بیایند.

**چرا به جای کار دیگر، مثل ساخت عروسک با همین تکه‌پارچه‌ها، روش تکه‌دوزی را انتخاب کردید؟**

با توجه به شرایط اقتصادی جامعه، در حال حاضر لباس،

## شما داده‌اند؟

بی‌تردید یکی از شیرین‌ترین لحظه‌ها برای ما زمانی است که با استفاده از پارچه‌های دورریختنی، توانسته‌ایم کیف، لباس و محصولات متنوعی تولید کنیم و مشتریان با دیدن آن‌ها ابراز رضایت و تحسین کرده‌اند. این بازخوردها برای ما بسیار دلگرم‌کننده‌اند و حس خوشایندی از معنا و ارزش کارمان به ما می‌بخشند. در این لحظه‌ها واقعاً احساس می‌کنیم که تلاش‌هایمان دیده می‌شوند و از مسیر کاری‌مان لذت می‌بریم.

**وقتی کار را شروع کردید، آیا کسی به شما گفت: این کار را رها کنید، کار سختی است؟ چطور به تیم کوچکتان را برای ادامه کارها انگیزه می‌دادید؟**

زمانی که کارمان را آغاز کردیم، اطرافیان نه تنها دلسردمان نکردند، بلکه با تشویق‌هایشان انگیزه بیشتری به ما دادند. بسیاری معتقد بودند که این مسیری که از بهترین انتخاب‌هاست؛ هم از نظر رشته کاری و هم از نظر درآمدزایی و رشد حرفه‌ای. در انتخاب اعضای تیم نیز همیشه تلاش کرده‌ایم کسانی را همراه کنیم که واقعاً به این حوزه علاقه‌مند باشند. چون باور داریم وقتی انگیزه و علاقه در میان باشد، مسیر پیش‌رو هموارتر می‌شود و نتیجه کار، هم زیباتر و هم ماندگارتر خواهد بود.

## کارآفرینی برای شما چه معنایی دارد؟

کارآفرینی برای ما صرفاً به معنای کسب درآمد نیست. هرچند جنبه اقتصادی آن مهم و ضروری است، اما آنچه برایمان ارزشمندتر است، تأثیری است که این مسیر بر دیگران و جامعه می‌گذارد. وقتی می‌بینیم دانشی که آموخته‌ایم، تجربه‌ای که اندوخته‌ایم، و کاری که با عشق انجام می‌دهیم، می‌تواند الهام‌بخش دیگران باشد و به رشد و توانمندسازی جامعه کمک کند، احساس رضایت عمیقی در ما شکل می‌گیرد. این حس، فراتر از سود مالی، به ما انگیزه می‌دهد تا تمام توان ادامه دهیم و هر روز معنای تازه‌ای برای کارآفرینی بیابیم.

**مواد اولیه (پارچه‌های دورریز) را از کجا تهیه می‌کنید؟ از خانواده‌ها می‌گیرید یا از تولیدی‌های پارچه؟ چگونه حجم زیادی از این مواد را مدیریت می‌کنید؟**

در مجموعه ما، پارچه‌های دورریختنی عمدتاً از دل فرایند تولید روزانه در کارگاه به وجود می‌آیند. هر بخش از کارگاه که در آن دوخت و طراحی انجام می‌شود، به‌طور طبیعی تکه‌پارچه‌هایی باقی می‌گذارد که از نظر رنگ، جنس یا اندازه، قابلیت استفاده مجدد دارند. همکاران ما با دقت و سلیقه، این تکه‌ها را جمع‌آوری و دسته‌بندی می‌کنند تا در طراحی‌های بعدی مورد استفاده قرار گیرند. این روند نه تنها به کاهش ضایعات کمک می‌کند، بلکه بستری برای خلق آثار خلاقانه و منحصر به فرد فراهم می‌سازد. ما فعلاً از خانواده‌ها یا تولیدکنندگان پارچه به صورت مستقیم پارچه دریافت نمی‌کنیم، بلکه تمرکزمان بر استفاده بهینه از منابع داخلی کارگاه است.

**شما هم درس می‌خوانید و هم این کسب‌وکار را دارید. چگونه زمان را مدیریت می‌کنید که هیچ‌کدام فدای دیگری نشود؟**

در روزهایی که کلاس‌های تخصصی داریم، تلاش می‌کنیم بخش عمده‌ای از فعالیت‌های حرفه‌ای‌مان را در فضای مدرسه و در قالب پروژه‌های آموزشی انجام دهیم تا فشار کاری خارج از مدرسه کاهش یابد و تمرکزمان حفظ شود. اما در روزهایی که برنامه درسی سبک‌تر است یا زمان بیشتری در اختیار داریم، سعی می‌کنیم فعالیت‌های خارج از مدرسه را با دقت و نظم بیشتری پیش ببریم. این تقسیم‌بندی به ما کمک می‌کند هم در مسیر تحصیل موفق باشیم و هم کسب‌وکارمان را با کیفیت و تعهد ادامه دهیم.

## بزرگ‌ترین رؤیای شما برای این برند تکه‌دوزی قوچانی چیست؟

بزرگ‌ترین رؤیای ما این است که برند کارگاه، به‌عنوان یک نام شناخته‌شده و در حوزه طراحی و تولید پوشاک و موارد جانبی (اکسسوری‌های) خلاقانه اعتبار کسب کند. رؤیایی که در آن، کارگاه نه فقط یک کارگاه تولیدی، بلکه نمادی از هنر، پایداری و بازآفرینی باشد. در چشم‌انداز یک‌ساله آینده، آرزو داریم محصولات ما در نمایشگاه‌ها و فروشگاه‌های معتبر دیده شوند؛ جایی که مخاطبان با دیدن آن‌ها، نه تنها زیبایی و خلاقیت را تجربه کنند، بلکه با داستان پشت هر اثر نیز ارتباط بگیرند. این رؤیا برای ما فراتر از موفقیت مالی و تجسمی است از تأثیرگذاری فرهنگی، هنری و اجتماعی.



**خانواده و معلمان شما چقدر در این مسیر به شما کمک کرده‌اند؟**

بی‌تردید خانواده‌هایمان نقش بسیار مهمی در مسیر کاری ما داشته‌اند. از همان آغاز، با حمایت‌هایشان به ما دلگرمی دادند و باعث شدند با اعتماد به نفس بیشتری قدم برداریم. حضورشان، نه تنها در لحظه‌های تصمیم‌گیری، بلکه در یادگیری و رشد حرفه‌ای ما تأثیرگذار بوده است. به‌ویژه از مادرمان، خانم نودهی، سپاسگزاریم که با راهنمایی‌های دلسوزانه‌اش، همواره مشوق ما بوده و در کنارمان ایستاده است. پشتیبانی او برایمان همچون ستون محکمی است که در سخت‌ترین لحظه‌ها تکیه‌گاه ما بوده و انگیزه ادامه مسیر را در ما زنده نگه داشته است.

**حرفی، سخنی، صحبتی که بخواهید با دوستانتان داشته باشید و ما نپرسیده‌ایم، دارید؟ هرچه می‌خواهد دل تنگت بگو.**

در پایان لازم می‌دانیم از زحمات تمامی همراهان عزیز در مدرسه صمیمانه تشکر کنیم؛ از مدیرگرمی، خانم میانجی، و دبیر فوق‌العاده خانم نودهی عزیز، که با حمایت‌ها و راهنمایی‌های ارزشمندشان، ما را در مسیر آماده‌سازی این پروژه یاری کردند. ما با امکانات و تجهیزات محدودی که در اختیار داشتیم، تمام تلاش خود را به‌کار گرفتیم تا آثاری زیبا آماده کنیم. مطمئنیم اگر شرایط و امکانات بیشتری فراهم بود، دانش‌آموزان می‌توانستند با انگیزه و حضور پررنگ‌تری در چنین برنامه‌هایی شرکت کنند و آثار زیباتر و ارزشمندتری پدید آورند.

## تقویم

### علی ظاهری



۱۱

#### شهادت میرزا کوچک خان جنگلی

میرزا کوچک خان برای ایران، اسلام و مقابله با بیگانگان در غربت به پاخاست و تا آخرین قطره خورش جنگید. میرزا کوچک خان جنگلی نماد شجاعت، مقاومت و شهادت طلبی ملت ایران است.



بزن ببین!



۱۳

#### رحلت حضرت ام البنین (س) و روز تکریم مادران و همسران شهدا

الگوی زنانی که همسران و فرزندان خود را برای یاری امامشان به جبهه فرستادند، حضرت ام البنین (س) است. نام خود را ام البنین (مادر پسران) نهاد تا فرزندان فاطمه (س) بی تاب مادرشان نشوند.



بزن ببین!



۱۶

#### روز دانشجوی

وظیفه دانشجوی انقلابی، ایجاد تحول در دانشگاه، کشور و جامعه جهانی است. دانشجوی امروز مسئول و محقق فرداست که باید همان دانشجوی ضد نیسکون، آمریکا و استکبار جهانی باشد.



بزن ببین!



۲۰

#### ولادت حضرت زهرا (س) و روز زن، ولادت امام خمینی (ره)

حضرت زهرا (س) همسر و مادری فداکار، مدیر خانه امیرالمؤمنین و انسانی خستگی ناپذیر در حوادث سیاسی زمان بودند. زنان ایرانی نیز با همین روحیه فرزندان چون امام خمینی (ره) تربیت کردند.



بزن ببین!



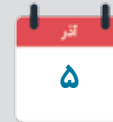
۲

#### شهادت حضرت فاطمه زهرا (س)

مادر ما فاطمه زهرا (س) اولین مدافع حرم بود که جانش را برای امامش فدا کرد. دوست من! شاید فهمیده باشی الگوی شهادی مدافعان حرم کیست؟



بزن ببین!



۵

#### روز تشکیل بسیج مستضعفان به فرمان امام خمینی (ره) و روز بسیج

بسیج یعنی فرهنگ خستگی نداشتن، تفکر خدمت بی توقع و گفتمان کارآمد. بسیجی کسی است که در فرهنگ، سیاست، اقتصاد و... همه توان خود را می گذارد تا مانع تسلط دشمن شود.



بزن ببین!



۷

#### روز نیروی دریایی ارتش و روز نوآوری و فناوری ساخت ایران

عملیات مروراید، نماد شجاعت نیروی دریایی ارتش در طول دفاع مقدس است. در این عملیات چنان ضربه مهلکی به نیروی دریایی عراق وارد شد که تا پایان جنگ نتوانست خود را بازیابی کند.



بزن ببین!




۱۰

#### شهادت آیت الله سید حسن مدرس

آیت الله مدرس انسانی بی نظیر در تدریس و شیوایی کلام، به مبارزه با رضاخان پرداخت. مأموران رضاخان ایشان را در ۲۷ رمضان در تبعید مسموم و مظلومانه به شهادت رساندند.



بزن ببین!



**ایمان شما  
چون لباسی که  
به تن دارید  
کهنه می شود  
از خدا بخواهید که  
ایمان را  
در دل شما  
تازه کند**

پیامبر اکرم (ص)  
نهج الفصاحه



75

اقتدار دریای ایران  
در پهنه اقیانوس‌ها جهان  
بادنا و مک‌کران



روابط عمومی نیروی دریایی ارتش ج.ا.ا.